

دو نسخه به امضای آقایان نظام السلطنه و انورپاشا مبادله شود. امروز صبح انورپاشا که از کوت مراجعه کرده بود با اتومبیل به طرف خانقین حرکت نمود و از قرار معلوم همین امشب مراجعت می نماید. علی بیک وجوه مهاجرین را دعوت کرده که فردا انورپاشا را در بغداد ملاقات کنند. این دعوت مورد قبول واقع شده است.

### ملاقات انورپاشا

پنج شنبه ۲۵ مه - صبح را برای ملاقات انورپاشا از کاظمین تا بغداد سواره با آقای مشارالدوله حکمت رفتیم، از آب گذشته به منزل میرزا کریم خان که نزدیک هتل دجله و در مرکز شهر است وارد شدیم. سایر آقایان نمایندگان و وجوه مهاجرین در آنجا جمع شده بودند. نزدیک ظهر خبر رسید که انورپاشا برای ملاقات آقایان حاضر است. همگی از رودخانه گذشته به عمارتی که سابقاً منزل فن درگلتس بوده و انورپاشا در آنجا وارد شده بود رفتیم. عمارتی است بزرگ دو طبقه در یکی از خیابانهای معروف بغداد. در تالار بزرگ طبقه بالا جمع شدیم. دورتادور این تالار شمشیرهایی که از انگلیسها به غنیمت گرفته چیده بودند. انورپاشا با علی بیک وارد تالار شدند. صفایک مستشار یک یک آقایان را معرفی کرده انورپاشا با هر یک دست داده سپس نزدیک درب ورودی جلوس نمود. پس از تشکر از حضار گفت امروز تمام مسلمانان با هم متحدند و برای یک مقصود عالی خون خود را می ریزند. با وجودی که از توقف آقایان در کشور عثمانی مسرت داریم امیدواریم که عمر اقامت آقایان در اینجا کوتاه بوده و عنقریب با انجام مرام خود به تهران مراجعت خواهند نمود.

### قیافه انورپاشا

آقایان طباطبایی و حاجی میرزایحیی دولت آبادی هر یک چند جمله در

جواب اظهار امتنان از خود او و از دولت عثمانی نموده مجلس ختم گردید. انورپاشا جوانی است خوشرو و متوسط القامه شبیه عموی خودش خلیل پاشا والی بغداد، اما از او قدری جوانتر و خوش صورت تر است. پس از خارج شدن از تالار پانزده نفر از ماها را دعوت کرده به ناهار نگاه داشتند. انورپاشا و خلیل پاشا در سرمیز مقابل یکدیگر نشستند. هر دو امروز از اشخاص مهم دولت عثمانی می باشند. پس از صرف ناهار آقای طباطبایی و نگارنده به او معرفی شدیم که ما عازم استانبول و برلن می باشیم. اظهار امیدواری نمود که روابط میان دولتین و حکومت موقتی ایران به واسطه اقدامات ما محکم تر گردد. سه به غروب مانده انورپاشا از بغداد به طرف استانبول حرکت نمود.

### مخارج مهاجرین

جمعه ۲۶ مه، ۲۳ رجب - یک ساعت به غروب مانده به هیئت که منزل آقای نظام السلطنه در بغداد منعقد می شد رفتیم. سایر اعضای هیئت هم حاضر بودند. موضوع پول در میان بود که بعد از این برای مخارج مهاجرین چه باید کرد. پس از مذاکرات زیاد قرار شد نگارنده در برلن اقدام نموده اگر ممکن شود یک مبلغی به عنوان استقراض برای مخارج مهاجرین و عملیات نظامی و جنگی گرفته شود و ضمناً قرار شد آقای میرزا محمدعلی خان کلوب موادی برای تشکیل یک دایره مالی حاضر کرده در جلسه بعد مطرح مذاکره قرار گیرد. موسیو شولتس آلمانی هم برای خداحافظی آمده بود. از قرار گفته او میسیون نظامی آلمان و ایران منحل و کارهای این حدود به سرعسکری قشون ششم عثمانی به سرداری کل خلیل پاشا محول گردیده و تقریباً تمام افسران آلمانی عضو میسیون نامبرده رفته اند. از قرار گفته میو شولتس اتریشها شکست سختی به ایتالیاها داده به قسمی که نزدیک است به زودی ایتالیا از هم پاشیده شود. دیگر آنکه فرمانفرما به حکمرانی فارس معین گردیده است.

## امضای قرارداد

شنبه ۲۷ مه - رایک ساعت به غروب به هیئت رفتیم. تمام اعضا به استثنای آقای طباطبایی حاضر بودند. اصل قراردادها رؤیت شد. قرارداد سیاسی را چندان تغییری نداده ولی قرارداد نظامی را قدری تغییر داده و امضا کرده بودند. این قرارداد به کلی مطابق میل عثمانیهاست که تا به حال طبق آن رفتار می‌کردند. عثمانیها سفارش کردند که این قراردادها باید محرمانه باشد و به آلمانها هم گفته نشود. این موضوع اسباب ناراحتی هیئت گردید، زیرا آلمانها به خوبی می‌دانستند که ما مشغول مذاکره و نوشتن قراردادی با عثمانیها بودیم.<sup>۱</sup> در این صورت مفاد قرارداد را از آنها پنهان داشتن کار خوبی نبود. درخصوص پول باز مذاکرات زیادی در هیئت شد ولی به هیچ قسم مسئله حل نگردید. عده‌ای از مهاجرین بیچاره مریض و مفلوک و بی‌خرجی مانده‌اند و به علاوه نظامیها و مجاهدین در فرونت جنگ بی‌خرجی در حالت اسفناکی هستند.

## ملاقات مدرس

یکشنبه ۲۸ مه - صبح دو ساعتی در منزل آقای طباطبایی با آقای میرزا قاسم خان صرف شد. راجع به اوضاع سیاسی و امور مهاجرین صحبت در میان بود. عقیده آقای طباطبایی بر این است که قراردادها را نباید مخفی نگاه داشت و به خصوص مهاجرین باید از مضمون آنها مطلع شوند. ظهر را با آقای حاج عزالممالک اردلان و جوانی که تازه از کردستان آمده بود ناهار در منزل نگارنده صرف شد. جوان نامبرده که از قم با حاج میرزا اسدالله خان نماینده کردستان از طرف کمیته دفاع ملی به کردستان اعزام شده بود شرحی از اوضاع آنجا تا ورود روسها به سنندج نقل می‌کرد. از قرار گفته او مردم آنجا چندان با آلمانها همراهی نداشتند.

۱. برای آگاهی از متن این قرارداد بنگرید به اسناد ضمیمه، سند شماره ۴.

مقارن غروب با آقای طباطبایی به دیدن آقای مدرس رفتیم. مذاکرات راجع به اوضاع در میان بود. عقیده آقای مدرس هم بر این بود که قراردادها را نباید مخفی نگاه داشت. ایشان اصرار دارند که ما باید کفه ترازو را با آلمانها و عثمانیها کاملاً میزان نگاه داریم و برای تأیید و تشیید روابط با آنها آقای طباطبایی و نگارنده هر چه زودتر حرکت کنیم. ما باید در استانبول و برلن وسیله نزدیکی میان دولتین و حکومت موقتی ایران باشیم. از قرار معلوم عثمانیها در این چند روزه شروع به عملیات در جبهه ایران خواهند نمود.

## وضع بد مهاجرین

دوشنبه ۲۹ مه - پیش از ظهر را دو ساعتی منزل آقایان میرزا محمدعلی خان کلوب و ادیب السلطنه گذراندم. چند نفر از مهاجرین هم آنجا بودند. مهاجرین بسیار ملول به نظر می‌آمدند. بدیهی است این عقب‌نشینیهای پی‌درپی، آوارگی از خانه و خانواده، بی‌پولی، گرمی هوا، بی‌خبری از کشور بلکه از دنیا زنده‌ترین مردم را سرافکننده و ناامید می‌گرداند، چه رسد به مشتی بیچاره و ناتوان. این ایام از آقایان مهاجرین جز تنقید و اظهار یأس چیز دیگر به گوش نمی‌رسد. عصر یک ساعت به غروب به هیئت رفتیم.

## عقاید مدرس

شرحی آقای مدرس بیان کرد که بدین قرار بود:

- ۱- ما باید میان آلمانها و عثمانیها توازن کامل نگاه داریم و نباید هیچ کدام را از خودمان ظنین سازیم.
- ۲- موضوع پول که بسیار مهم است باید بدین ترتیب حل شود که از آلمانها مبلغی به طریق استقراض رسمی دریافت داریم و بدیهی است اگر

آنها به کمک ما ملیون و مهاجرین ایرانی نیازمندند از اعطای چنین استقراضی مضایقه نخواهند داشت.

۳- هر قسم مساعدت فنی به خصوص کمک نظامی و لشکری که به آن محتاج باشیم باید از آلمانها بخواهیم.

۴- عثمانیها را هم هر قسم هست باید همراه نگاه داریم. ولی از آنها کمک مادی و فنی نخواهیم زیرا خود آنها به کمک مادی و معنوی آلمانها محتاجند.

#### پیشنهاد نظام السلطنه

پیشنهاد آقای مدرس به اتفاق قبول شد. آقای نظام السلطنه اظهار نمود که بعضی تشکیلات نظامی لازم است که باید بدهیم منجمله تشکیل ارکان حرب در بغداد به ریاست یک نفر ایرانی و یک هیئت اتاماژور در فرونت جنگ نیز به ریاست یک نفر ایرانی. پس از مذاکرات لازم سردار مقتدر به ریاست ارکان حرب در بغداد معین و چنین مقرر شد که سه اداره تحت نظر او تأسیس شود. اول اداره جنگ، دوم اداره ملزومات، سوم صندوق نظام و نیز قرار شد اشخاص لایق برای عضویت اتاماژور در نظر گرفته و بعد معرفی شوند.

پس از ختم این مذاکرات آقای مدرس شرحی مفصل راجع به لزوم سرعت حرکت آقای طباطبایی و نگارنده به استانبول و برلن اظهار داشته گفت باید این دو نماینده هرچه زودتر به حرکت افتاده به محل مأموریت خود رفته کیفیت آب را در سرچشمه معین گردانند.

#### بطالت ایام

سه شنبه ۳۰ مه - تقریباً تمام روز را به خواندن کتاب و صحبت در اطراف وضع مهاجرین گذراندم. زندگی در اینجا صورت غریبی به خود گرفته

هیچ قسم مشغولیات تفریحی هم وجود ندارد، برای مهاجرین زندگی است از روی جبر. آینده تاریک، نه لذتی در حال و نه امیدی به مآل دارند. روزها اگر چه با خورشید تابنده عربستان درخشان ولی برای مهاجرین مانند نیمه شب زمستان سرد و تاریک و غم افزاست. جز یاوه سرایی کار دیگری نداریم. وقتمان به هیچ کار مفیدی صرف نمی شود. وسایل فرهنگی هم فراهم نیست. به علاوه خیال ناراحت با فرهنگ سازگار نمی باشد. چند روزی است کتاب حقوق بین الملل تألیف بن فیس را به دست آورده ساعتی از وقت را به مطالعه آن صرف می نمایم.

#### چاکوتاهی

از قرار مذکور دیروز یک باطری توپ و پنجاه و پنج عرابه مهمات و چهارصد توپچی به فرونت ایران فرستاده اند. امروز هم یک باطری توپ سنگین با توپچی آلمانی وارد شده است. قاصدی را که شیخ حسین خان چاکوتاهی و واسموس نیز آلمانها فرستاده و تقاضای پول و اسلحه کرده اند ملاقات کردم. چهل روز از تنگستان پیاده از سواحل خلیج فارس و مناطق انگلیسیها گذشته خود را به قشون عثمانی رسانده است. اوضاع آنجاها چندان بد نیست. ژاندارمری هنوز در کار خود مسلط است ولی رئیس کل علیقلی خان خودش را کشته، قوام الملک در بندرعباس بوده و انگلیسیها هم در بوشهر متوقف و دور خود را سیم کشی کرده اند.

#### نظر مدرس

چهارشنبه ۳۱ مه - صبح زود را به هیئت رفتیم. مذاکرات تشکیلات نظامی در میان بود. سردار مقتدر به ریاست ارکان حرب در بغداد معین شده مشغول تشکیلات مختلف نظامی می باشد. قرار شد اجازه تأسیس یک بیمارستان ایرانی در کاظمین از خلیل پاشا والی بغداد گرفته طبق نظام نامه



شیر و خورشید سرخ که در قم نوشته بودیم دایر گردد. آقای مدرس باز تأکید در سرعت حرکت آقای طباطبایی و نگارنده نمود و اظهار داشت که این موضوع از هر چیز دیگر مهم‌تر و فوری‌تر است. پس از برگشتن از هیئت به دیدن سالار لشکر رفتیم. بیچاره خیلی پژمرده و متألّم است. او هم مانند دیگران بلا تکلیف می‌باشد. از منزل سالار لشکر به دیدن حاج عزالممالک رفتیم. مسیب خان در آنجا بود. شرحی از قول یکی از افسران ژاندارم که شب پیش از فرونت ایران آمده بود نقل می‌کرد. از قرار معلوم پیش قراولی قشون عثمانی به عهده ژاندارمهای ایرانی است. هر روز در جلوی فرونت تیراندازی زیادی می‌شود. نیروی روس میان قلعه سبزی سرحد عثمانی و کردند بالغ بر پانزده هزار و قوای عثمانی کمی پیش‌تر از این میزان می‌باشد.

### جنگ دموکرات و اعتدال

اول شب را با آقای سیدحسین کزازی و چند نفر دیگر از مهاجرین صحبت کنار گذاشتن موقتی اختلافات حزبی و متحد شدن همگی در راه مقصود بود. به عقیده این آقایان دموکراتها بی‌خود از کارهای حزبی کناره‌گیری کرده و از منازعات حزبی دست برداشته‌اند. هر قدر خواستم این آقایان را قانع کنم که امروز صلاح مملکت و مردم ایران بر این بوده که متحد باشند و بر ضد دشمن همکاری نمایند قانع نشدند. مثل این که هنوز آقایان از وخامت اوضاع برخوردار نگشته و خیال می‌کنند باز جنگ دموکرات و اعتدال و مناقشات داخلی ما را به شاهراه موفقیت نائل می‌گرداند.

### مذاکرات با عثمانی

پنجشنبه اول ژوئن ۱۹۱۶، مطابق با ۲۹ رجب ۱۳۳۴ - صبح جلسه‌ای از

آقایان نمایندگان مجلس در منزل آقای نظام‌السلطنه منعقد گردید. موضوع صحبت نتیجه مذاکراتی بود که ایشان با عثمانیها کرده بودند. خلاصه اینکه عثمانیها حاضر بودند هرگونه مساعدتی به ما بنمایند و مذاکرات عهدنامه نظامی هم طبق دلخواه طرفین خاتمه پیدا کند. بدین ترتیب امید حاصل است پیشرفتی به طرف کرمانشاه نصیب ما بشود. سپس مذاکره در خصوص بودجه مهاجرین به میان آمد. کمیسیونی انتخاب شد در بودجه گذشته تجدید نظر به عمل آورده و اشخاص جدیدی از مهاجرین را که نامشان در صورت بودجه گذشته نبوده ضمیمه کنند و مبلغی نقد از آقای ادیب السلطنه که متصدی امور بودجه بوده دریافت دارند. ظهر را آقای سردار سعید منزل اینجانب به ناهار دعوت داشت، کالسکه‌ای خریده و می‌خواهد با میرزاسلیمان خان می‌کده به طرف استانبول حرکت کند. یک ساعت به غروب مانده با آقای مشارالدوله حکمت سوار شدیم. در کنار دجله مدتی سوار می‌رفتیم. بسیار با صفا بود ولی افسوس که آب دجله خیلی پایین رفته است. از آن روزی که ما وارد شدیم تا امروز لااقل شش متر آب فرو رفته و اصلاً دیگر طغیانی ندارد. اول شب آقای طباطبایی را ملاقات کردم. ایشان خیال دارند پدر و مادر و تمام فامیل خودشان را که اینجا هستند به طرف استانبول حرکت دهند یعنی با خود بدانجا ببرند. در اطراف مسافرت خودمان قدری صحبت کرده به منزل برگشتم.

### حرکت به بغداد

جمعه ۲ ژوئن - با آقایان طباطبایی و مشارالدوله به بغداد رفتیم. اول از شاهزاده سلیمان میرزا اسکندری احوال‌پرسی کردیم. حالش خیلی بهتر و تب به کلی قطع شده ولی ضعف بر او مستولی است. آقای مساوات و جمعی دیگر در آنجا بودند. دو ساعت پیش از ظهر به دیدن دکتر واسل و فوزی بیک رفتیم. دکتر واسل اظهار کرد که همین ساعت تلگرافی مبنی بر دعوت نگارنده از برلن رسیده و انتظار ورود و ملاقات شما را دارند.

خوب است در استانبول با کمیته «ژون ترک» تماس گرفته با آنها آشنا [شوید] و از نظریات آنها اطلاع پیدا کنید. خود دکتر واسل از رفتن نگارنده به برلن و آقای طباطبایی به استانبول اظهار خوشحالی می نمود. قبل از پایان خداحافظی با او سفارش می نمود در برلن هر قدر که می توانید اشکالات را که در اینجا داریم ذکر و در رفع آنها مجاهدت نمایید و دانسته باشید که وجود شما در برلن من را نیز در اینجا تقویت خواهد کرد. از منزل دکتر واسل به منزل فوزی بیک رفتیم با او قدری صحبت سیاسی به میان آمد. اظهار مسرت می نمود که کار ایران خوب و امور نظامی با موفقیت در جریان بوده. می گفت به آقایان نمایندگان مجلس هر کدام یک قبضه تفنگ از طرف دولت عثمانی هدیه داده خواهد شد و احتمال کلی دارد که به هر یک نشان نیز داده شود. از منزل فوزی بیک به منزل آقای ناصرالاسلام رفته موضوع تلگراف برلن را به ایشان گفتم. قرار شد ایشان هم بعد از ظهر به دیدن دکتر واسل بروند. ساعت چهار بعد از ظهر به هیئت رفتیم. دکتر واسل هم در همان ساعت وارد آنجا شد. باز تأکید کرد که هر چه زودتر حرکت کنم. کمی از شب گذشته به کاظمین مراجعت کردم.

#### استقراض

شنبه ۳ ژوئن اول شعبان - صبح به هیئت رفتیم مذاکرات طولانی در اطراف بودجه مهاجرین صورت گرفت. قرار شد وجه کمی موقتاً از آلمانها قرض شود تا پس از ورود نگارنده به برلن وجه عمده تری به طریق استقراض از آنها خواسته شود و اگر آلمانها عجلتاً از دادن یک مختصر وجهی استنکاف کردند آن وقت از عثمانیها همان وجه به عنوان استقراض موقتی درخواست شود.

#### قوای ایران در جنگ

با وضع فعلی اگر خرجی به ژاندارم و قوای چریک نرسد متفرق خواهند

شد. یک ساعت به غروب مانده با آقای طباطبایی به بغداد رفتیم. شب را در منزل آقای نظام السلطنه با جمعی از وجوه نمایندگان مجلس و مهاجرین بودیم. شرح مفصلی راجع به مسافرت و مأموریت آقای طباطبایی و اینجانب و اقداماتی که می بایستی در استانبول و برلن به عمل آید در میان بود. آقای نظام السلطنه مفصلاً تاریخ معامله با آلمانها [را] بیان کرده و نیز از نظریاتی که نظامیان و دیپلماتهای آلمانی نسبت به ایران داشتند بیان کرده. از قرار معلوم دکتر واسل اصرار داشت که قوای ایران رسماً در جنگ شرکت کرده اسم ایران در میان باشد. ولی نظامیان آلمانی قوای ایرانی را برای شرکت در جنگ مفید ندانسته مایل بودند به کمک دولت خودشان نیرویی در ایران به وجود آید. از قرار معلوم دولت آلمان هنوز تصمیمی اتخاذ نکرده بود. ولی بدیهی است چون فکر نظامیان در زمان جنگ پیشرفت بیشتری دارد بنابراین تشکیل نیرویی بدین ترتیب در ایران چندان بعید به نظر نمی رسید.

#### هشت شرط

یکشنبه ۴ ژوئن - صبح زود به تکمیل مذاکرات دیشب پرداخته به طریق زیر [نتیجه] گرفته شد:

اول - تقویت عقیده دکتر واسل در خصوص تقویت قوای ایران در حالت حاضر.

دوم - اهمیت دادن به فرونت ایران و لزوم اعزام افسران و مهمات جنگی از آلمان به این فرونت.

سوم - لزوم تشکیل افواج ایرانی تحت ریاست خود ایرانیها و خواستن افسران کافی از آلمان به طریق استخدام در قشون ایران.

چهارم - لزوم درخواست وجهی به عنوان استقراض از دولت آلمان.

پنجم - رساندن معاهده اخیر میان آقایان انورپاشا و نظام السلطنه به امضای سلطان عثمانی.

ششم - اقدامات مجدانه در استانبول و برلن در تقویت از حکومت و هیئت موقتی مهاجرین.

هفتم - اقدامات برای انعقاد یک قرارداد میان آلمان و اتریش و عثمانی و ایران.

هشتم - رسمیت دادن به قراردادی که در بروجرده میان آقای نظام‌السلطنه و کنت کانتیس بسته شده.

### قرارداد با نظام‌السلطنه

از قراری که گفته می‌شد کنت کانتیس متوفی در بروجرده دو قرارداد با آقای نظام‌السلطنه منعقد نموده بود. یکی به تاریخ شانزدهم و دیگری به تاریخ بیست و هشتم دسامبر ۱۹۱۵. در قرارداد اول استقلال ایران را به شرط تا بیست سال تضمین و در قرارداد بعدی ریاست عالی نظام‌السلطنه را بر قوای ایران تعیین و تثبیت نموده بود.

عصر را مفصلاً با فوزی بیک صحبت کردیم. عقیده او این است که قشون ایران باید به دست عثمانی مرتب گردد. صفاییک را نیز ملاقات کرده او هم منتظر دستور بود.

### قصد حلب

دوشنبه ۵ ژوئن - پیش از ظهر با آقای مشارالدوله حکمت به بغداد رفتیم. برای تعویض پول و اخذ حواله به خارج به شعبه دوچ بانک آلمان در بغداد مراجعه کرده چند نفر از توپچیهای آلمانی برای اخذ حقوق خود به بانک آمده بودند. قرب دو ماه است که ابداً پول طلا از بانک بیرون نمی‌آید و حوالجات را هم با اشکال و با پول کاغذ می‌پردازند. بعد از ظهر را قدری در بازار بغداد گردش کرده به هیئت که در منزل آقای نظام‌السلطنه منعقد بود رفتیم. فوزی بیک هم در آنجا بود. نوشته‌ای از خلیل پاشا والی بغداد رسیده سفارش به مأمورین عرض راه نموده و دستور داده است که میان

بغداد و حلب پست به پست ژاندارمها با ما بوده ما را به سلامت به حلب برسانند.

### حمله به عثمانی

به قرار خبری که امروز از فرونت ایران رسیده زد و خورد سختی اخیراً میان روسها و عثمانیها درگیر بوده روسها از سه طرف به عثمانیها حمله می‌کنند. اول جناح راست روسها تا قزل رباط رسیده ولی پس از یک مصادمه سختی روسها شکست خورده عقب می‌کشند. تلفات روسها زیاد بوده مقدار مهمی مهمات از قبیل توپ و تفنگ به دست عثمانیها می‌افتد و نیز یک بیرق، عثمانیها به غنیمت می‌گیرند.

### انصراف از عقاید حزبی

سه شنبه ۶ ژوئن - صبح را جمعی از دوستان منجمله آقایان نوبری و سهام‌الدوله و خان‌باباخان و عماد خلوت به دیدن اینجانب آمدند. شرحی در لزوم سرعت حرکت اینجانب ذکر کرده، معتقد بودند که می‌بایستی کمیته تشکیل شده از رفتن مهاجرین به حلب جلوگیری کنند و حتی عقیده‌مند بودند که [از] آقایان میرزا سلیمان خان و حاجی نظم‌السلطنه و چند نفر دیگر که تهیه حرکت خود را دیده و در شرف حرکت می‌باشند جلوگیری شود. شرحی به طریق نصیحت با آقایان در میان گذاشتم. من جمله می‌بایستی از تنقید عثمانیها با آلمانها خودداری شود و حتی القوه از تنقیدات شخصی و عقاید حزبی اجتناب ورزند و دیگر آنکه از مهاجرین بی‌بضاعت و بی‌دست و پا که خود را به اینجا رسانده‌اند حتی المقدور دستگیری و مساعدت بشود.

### راه حلب

از قراری که خبر رسیده راه حلب را از طریق فلوجه آب گرفته از آن راه



نمی‌شود رفت، باید از راه سامره و رأس العین برویم. می‌بایستی با اداره ژاندارمری در این باب مذاکره کرده و هر راهی را که آنها صلاح دانسته انتخاب کنیم. آقای شهرستانی را نیز ملاقات کرده قرار شد ایشان هم از طرف خود به آقایان مجتهدین که با ایشان تماس دارند سفارش لازم کرده که اگر مسافرت ما در بین راه به اشکالی برخورد کرد از مساعدت مضایقه نمایند.

#### افسر عثمانی

امروز فوزی بیک حکایتی بسیار مهیج از یک افسر عثمانی می‌کرد و می‌گفت که در طرف کوت‌العماره افسری زخم منگری برمی‌دارد کاغذ و مرکب می‌طلبد. کاغذ موجود نبوده یک پاکت استعمال شده برای او می‌آورند. روی آن پاکت می‌نویسد من می‌روم. فوج من از دشمن انتقام بگیرد. دو دفعه این جمله را تکرار کرده در دفعه سوم قلم از دستش افتاده جان می‌سپارد. همان پاکت خون‌آلود را به استانبول فرستاده که پس از ملاحظه حضرت سلطان به موزه استانبول سپرده شود.

#### بودجه مهاجرین

چهارشنبه ۷ ژوئن - صبح به دیدن آقای مدرس رفتیم. شرحی نصیحت می‌داد و می‌گفت خوب است در این مسافرت به خصوص از مردم بد پرهیز کنید و حسن ظن را کنار بگذارید، سوءظن زیاد هم نداشته باشید. پس از آن کمیسیون بودجه در منزل ایشان منعقد شد. اینجانب را هم برای کمک نگاه داشته یک صورت بر دو صورت سابق که در قصر شیرین ترتیب داده بودند افزوده شد. روی هم رفته بودجه مهاجرین به ماهی دو هزار لیره بالغ می‌شود و ماهی یکصد لیره هم برای بیمارستان جدیدالتاسیس تصویب گردید. این بودجه خارج از مخارج نظام از قبیل ژاندارمری و سوارهای ایلی و دسته‌های مجاهد جنگی می‌باشد.

#### شام خداحافظی

امشب را آقای نظام‌السلطنه شامی برای خداحافظی ما ترتیب داده از وجوه مهاجرین دعوت شده بود. یک ساعت از شب گذشته با آقایان طباطبایی و مشارالدوله حکمت بدین شام رفتیم. در سر شام آقای نظام‌السلطنه نطق مفصلی ایراد و ضمناً تاریخی از معاملات خود با آلمانها و عثمانیها و رفتار آلمانها با ایرانیان بیان نمود. آمدن انورپاشا تا حدی مفید بود و زمینه بهتری را برای ما تهیه نمود. امیدواری زیادی نسبت به مذاکرات ما در استانبول و برلن در میان مهاجرین می‌باشد تا بلکه زمینه قرارداد بهتری برای حصول به هدف با آلمانها و عثمانیها فراهم گردد. از طرف آقای طباطبایی و اینجانب جوابی ایراد و پس از صرف شام مجلس ختم گردید.

#### سوءظن به سلیمان میرزا

پنجشنبه ۸ ژوئن - پیش از ظهر به اتفاق آقای طباطبایی برای خرید لوازم سفر به بغداد رفتیم. کار خرید جنس بسیار سخت شده دکاندارها از ترس پول کاغذ جنسهای خودشان را پنهان می‌کنند و پس از آنکه مطمئن شدند که خریدار پول کاغذ نخواهد داد آن وقت جنس خودشان را آورده نشان می‌دهند. اسکناس را به هیچ وجه قبول نمی‌کنند. سپس به دیدن شاهزاده سلیمان میرزا رفته حالش بهتر است. چند روز است دو نفر پلیس مخفی درب خانه او گذاشته‌اند. از قرار معلوم دولت از او و از بعضی اشخاص که به منزل او تردد می‌کنند سوءظن پیدا کرده. اینجانب قدری به شاهزاده و آقای اردبیلی و اشخاص دیگر که آنجا بودند به طریق نصیحت یادآوری کردم که خودشان را با اوضاع وقت توافق داده، سوءظن عثمانیها را مرتفع نمایند. عصر را به هیئت رفته اصرار داشتند که روز بعد می‌بایستی حرکت کنیم. پس از آن برای گذرنامه به اداره نظمیہ رفتیم و پس از انجام کار گذرنامه به کاظمین مراجعت کردیم.

## شکرالله خان و محمدکریم خان

جمعه ۹ ژوئن - صبح به هیئت رفتیم. از قرار مذکور خلیل پاشا به فرونت ایران رفته است و امروز حمله به روسها شروع می شود. از قرار مسموع یک قسمت کربلا را آب گرفته و عده بسیاری در آنجا تلف شده اند. پیش از ظهر فوزی بیک آمد تازه مهمی نداشت جز این که می گفت عنقریب قشون عثمانی جلو خواهد رفت. نزدیک غروب آقایان شکرالله خان و محمدکریم خان اصفهانی را ملاقات کردم. این آقایان هر دو در این راه ملی زحمت زیاد کشیده و خسارات عمده هم متحمل شده، سوارهایی برای کمک به ملیون با خود آورده بودند. سوارهای آنها به کلی متفرق شده و خودشان حالا با یک عسرتی در کاظمین زندگی می کنند. امشب خبر فتح قصر شیرین رسیده است. از صبح تا شب جنگ در تمام این فرونت ادامه داشته ژاندارمهای ما و عثمانیها در حال حمله می باشند.

## مأمورین ایران

شنبه ۱۰ ژوئن - با آقای طباطبایی به بغداد رفته اول آقای مکرم السلطان قنسول ژنرال ایران را برای خداحافظی ملاقات و ضمناً گذرنامه های خود را به توسط ایشان تکمیل نمودیم. مکرم السلطان شکایت از ناخوشی می کرد. خود و برادرش هر دو مبتلا به مالاریا شده اند. در سیاست خودش را بی طرف نگاه داشته است. اوضاع عراق عرب برای مأمورین ایرانی که پست خدمات سیاسی دارند خیلی دقیق و مشکل شده. از یک طرف وضع کربلا و نجف و سرپیچی اعراب شیعه از دادن عسکر و از طرفی روابطی که اخیراً مهاجرین با دولت عثمانی ایجاد کرده و از طرف دیگر بی طرفی دولت ایران در این جنگ هر کدام محظوری است مهم. صاحبان درشکه های کرایه ای حاضر شده اند ما را از راه دیر به حلب ببرند و همان نرخ درشکه چهل لیره دریافت دارند. نزدیک به غروب خبر

رسید قشون عثمانی به پاتاق رسیده و روسها پیوسته در حال عقب نشینی می باشند. عثمانیها امیدوارند عنقریب به کرمانشاه برسند و اگر نیروی روسها زیاد نشود به همدان هم نزدیک شوند.

## آلمانیها در بغداد

یکشنبه ۱۱ ژوئن - بیشتر وقت را با آقایان ادیب السلطنه و طباطبایی گذرانندیم. قاصدی از طرف سلطان حبیب الله خان شیبانی از قزل رباط رسیده کسب تکلیف کرده است. آلمانیها و آسوریها [؟] کلاً به بغداد آمده مسئولیت تمام کارها را به ایشان واگذار کرده اند. وضع آنجا خوب نبوده و فکر ایشان از این جهت بسیار ناراحت است. همین امروز پیش از ظهر خبر رسید که بیست و دو دیویزیون قشون روس به طرف مرزهای عراق عرب در حرکت است. این خبر اعصاب را ناراحت نموده به علاوه گرمی هوا مزید ناراحتی گشته است. امروز بعد از ظهر حرارت در سایه به ۴۲ درجه سانتیگراد رسیده است، در صورتی که هنوز گرمای خرما که به آخرین درجه حرارت برای شیرین کردن و رسانیدن خرما می رسد شروع نشده است. گرمای خرما در این صفحات معروف است و تقریباً مقارن می شود با قلب الاسد در ایران.

## کارهای نظامی - مسائل اقتصادی

دوشنبه ۱۲ ژوئن - صبح زود به هیئت رفتیم. قرار شد فردا برای خداحافظی با آقای طباطبایی به هیئت بیایم. پس از آن با آقای طباطبایی برای خداحافظی با وجوه مهاجرین و دیگران به گردش افتادیم. برای ملاقات فوزی بیک رفتیم منزل نبود. دکتر واسل را ملاقات و با او خداحافظی کردیم. اصرار داشت مذاکرات با عثمانیها بدون اطلاع دولت

۱. شاید منظور Austrians = اطریشی ها باشد.



آلمان نباید صورت گیرد. می‌گفت با فوزی بیک ملاقات کرده او چنین نظر دارد که کارهای نظامی ایران با عثمانیها و مسائل اقتصادی با آلمانها باشد. دکتر واسل این نظر را به کلی رد کرده که اگر اینطور باشد ماندن او ثمری ندارد. از فوزی بیک تعریف می‌کرد که بسیار شخص فهمیده و خوبی است. سپس صفایک را نیز ملاقات کردیم.

#### شیبانیهای کاظمین

امروز با پسر برادر کلیددارباشی کاظمین راجع به شیبانیهای کاظمین صحبت کردم. شیخ عبدالمجید کلیددار کاظمین رئیس طایفه شیبانی اینجا است. قرب یکصد مرد در این خانواده در کاظمین یافت می‌شود با شیبانیهای مکه روابط صمیمانه نزدیک دارند.

#### فرونت قفقاز و ایران

سه‌شنبه ۱۳ ژوئن - امروز با آقای طباطبایی به هیت که منزل آقای نظام‌السلطنه منعقد بود رفتیم. باز ایشان نطق مفصلی ایراد نمود. خلاصه‌اش اینکه اوضاع سیاسی و نظامی و اقتصادی ما رضایت‌بخش نیست و از قرار مذکور متجاوز از پانزده هزار نفر از نیروی روس برای فرونت قفقاز و ایران تعیین شده و احتمال قوی می‌رود که عنقریب روسها به حملات سخت مبادرت کنند و حتی کار عراق عرب را نیز یکسره نمایند. پس باید علاج واقعه را قبل از وقوع صورت داد. در استانبول و برلن باید اقدامات جدی به عمل آید و تا نیروی این طرف از طرف دولتین عثمانی و آلمان تقویت نیابد ایران پایمال نیروی دشمن خواهد بود. درخصوص استقراض هم اقدامات جدی باید به عمل آید تا وضع فلاکت آمیز مهاجرین رفع شود. اگر چند صباحی بدین منوال بگذرد رشته امور به کلی از هم گسیخته خواهد شد.

#### اسلحه‌های انگلیسها

ابلاغیه امروز عثمانیها خبر مختصر پیشرفتی را در کوههای کلهر می‌دهد. بعد از نهار اینجانب به منزل آقای سردار مقتدر رفتم. رئیس کارخانه اسلحه‌سازی عثمانیها که فارسی را هم خوب حرف می‌زد آنجا بود. می‌گفت انگلیسها در کوت‌العماره توپخانه خودشان را به کلی خراب کرده که قابل تعمیر نبوده و توپهای خیلی سنگین را در رودخانه انداخته بودند و محتمل است بشود آنها را از آب بیرون آورده و به کار انداخت. قسمت عمده از تفنگهای خودشان را با نفت آتش زده بودند ولی معه‌ذا یک عده تفنگ بی‌عیب و سالم به دست نیروی عثمانی افتاده. توپهای مسلسل آنها را هم خوب می‌شود تعمیر کرده و به کار انداخت. سه به غروب مانده با آقای طباطبایی به اداره نظمی و ژاندارمری رفتیم. سفارشات لازم را برای مسافرت تا حلب گرفتیم. حرکت ما به فردا موکول شده. آقایان میرزا سلیمان خان میکده و سردار سعید امروز حرکت کردند.

#### خداحافظی

چهارشنبه ۱۴ ژوئن - پیش از حرکت وقت را به ملاقات دوستان و خداحافظی با آنها صرف کردم. صبح زود آقایان ادیب‌السلطنه و میرزا محمدعلی خان کلوب و آقای حاج شیخ اسمعیل رشتی و بقاءالملک (سمعی) و طبیب زاده و عارف و سیدفاضل کاشانی و نواب التولیه یزدی تمام را دیدن کردم. احساسات دوستانه نسبت به اینجانب ابراز می‌کردند. خلاصه اظهارات تمام آقایان این بود:

#### خلاصه اظهارات

اول مجاهدت در تضمین استقلال کامل ایران توسط دولتین آلمان و عثمانی؛ دوم سعی در استقرار روابط دوستانه و صحیحی میان هیئت

مهاجرین و آزادی خواهان ایران و دولتین آلمان و عثمانی مادامی که جنگ ادامه دارد؛ سوم سعی کافی در استانبول و برلن برای ایجاد یک مؤسسه شیر و خورشید بین المللی برای ایران؛ چهارم کوشش کافی به خصوص در برلن برای اعزام افسران آلمانی و مهمات برای فرونت ایران.

### حرکت به بغداد

سه به غروب مانده پس از جمع آوری اثاثیه سفر با درشکه به طرف بغداد حرکت کردم. دو به غروب مانده به ایستگاه عربانه راه کربلا رسیده و در آنجا مدتی منتظر آقای طباطبایی و خانواده شان بودم که با آنها حرکت کنیم. آقای سیف الممالک هم امروز به ما ملحق شده به استانبول می آید. در اینجا مفصل با آقای میرزا قاسم خان صور صحبت شد. خیلی اصرار دارد که میان اینجانب و آقای طباطبایی روابط حسنه برقرار باشد و در این سفر اختلاف نظری به میان نیاید. نزدیک به غروب آقای طباطبایی و خانواده وارد [شدند] و با آنها به طرف حلب حرکت کردیم.

### ۳

### از بغداد تا استانبول

راه از بغداد کهنه پس از گذشتن از قبرستانهای زیاد ماریچ از راه آهن بغداد گذشته به طرف شمال غرب و رودخانه فرات روان می شود. شب مهتاب خوبی و هوا هم بالنسبه ملایم بود. یک نفر ژاندارم سوار هم همراه داشتیم. پس از شش ساعت طی راه به محلی که به نقطه معروف شده رسیدیم. پس از دو ساعت توقف در نقطه به طرف فلوجه به راه افتادیم.

### وصف راه

پنجشنبه ۱۵ ژوئن ۱۹۱۶ مطابق ۱۳ شعبان ۱۳۳۴- دو ساعت از آفتاب بالا آمده وارد فلوجه شده و مستقیماً به کنار رود فرات رفتیم. دفعه اول است که رودخانه فرات را می بینم. باید بدانیم که این رودخانه بزرگترین رودی است در این قسمت غربی آسیا و از قلب ارمنستان نزدیک ارض روم و دریاچه وان سرچشمه گرفته، پس از طی قریب چهارصد فرسنگ در قرنه با رود دجله ملحق و شط العرب را که یک دریای پر جریان است به وجود [می آورد] و بعداً داخل خلیج فارس می شود. آب این رودخانه مانند آب دجله گل آلود و خطش دارای پیچهای زیادی است. فلوجه قصبه ای است

بزرگ دارای دو سه خان (کاروانسرا) و عده زیادی خانه‌های عربی ساز دهاتی. بیشتر ساختمانها در طرف چپ فرات واقع و عمارت تازه‌سازی در طرف راست رودخانه است که بیمارستان هلال احمر شده است. یک جسر شکسته قدیمی در فلوجه روی رودخانه است که شبها جسر را باز می‌کنند و روزها می‌بندند. قشون و مهمات که از طرف حلب می‌آید با آب تا دو فرسنگ زیر فلوجه رفته آنجا به خشکی می‌نشیند. از قرار تقریر یکی از افسران هلال احمر تا به حال در این جنگ بیش از هفتاد هزار قشون عثمانی از این راه آمده به کوت‌العماره و بغداد رفته‌اند و الان هم چهل هزار قشون در راه هستند که از این طرف به بغداد می‌روند.

#### نام مسافران کاروان

مسافرین کاروان ما عبارتند از: آقای میرزا سید محمد طباطبایی بزرگ با دو پسر و فامیل و دو نفر نوکر و یک نوکر مصاحب به نام مرآت السلطان مجاهد، آقای حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی و آقای میرزا کریم خان رشتی برادر سردار محیی با یک نفر نوکر مصاحب به نام باقی بیگ، آقای حاجی نظم السلطنه برادر بزرگ حکیم‌الملک، آقای سیف‌الممالک اخوی امیرناصر خلجی، نورالله خان اخوی میرزا سلیمان خان میکرده، حسام همایون پسر حاجی شیخ‌الرئیس و آقای راوندی. اینجانب با آقایان حاجی نظم‌السلطنه و مرآت السلطان در یک درشکه هستیم. روی هم رفته شش دستگاه درشکه داریم. نزدیک به غروب پیاده از جسر گذشته دستگاهها را هم به زحمت از جسر گذرانده به طرف رمادی حرکت کردیم.

#### سختی راه

جمعه ۱۶ ژوئن - از فلوجه تا یک ساعت راه خرم و سبز بود. درخت‌کاری زیادی دیدم. آب فرات بیشتر جاها قابل استفاده است. فرات مانند دجله

گود نیست. در بعضی جاها آب رودخانه نزدیک سطح زمین است. در سه فرسنگی فلوجه نهری از رود فرات جدا کرده‌اند که تقریباً یکصد سنگ آب دارد و فرسنگها اراضی از این آب تحت زراعت است و از این آب این اراضی به کلی سبز و آباد شده است. چند ساعت در همین نقطه آباد و سبز توقف و استراحت کرده نزدیک صبح به راه افتادیم. همه جا در کنار فرات می‌رفتیم. چون اینجاها را دو ماه قبل به واسطه طغیان رودخانه آب گرفته و هنوز گل و لای رودخانه به کلی خشک نشده بود. درشکه‌ها به زحمت حرکت می‌کردند. کمی راه که رفتیم به مرداب بزرگی رسیدیم که از طغیان رودخانه ایجاد شده و چندین فرسنگ مربع زیر آب رفته راه را سد کرده بود. پس از تحقیق و مطالعه خود را مجبور دیدیم به هر ترتیبی شده از آب بگذریم. بیش از یک قایق شکسته هم در دسترس نبود. این قایق را شختور می‌نامند. بالاخره قرار گذاشتیم خودمان و اسبابها با شختور به آن طرف مرداب برویم و درشکه‌ها را هم به هر طوری هست خودشان بیاورند. هوا هم خیلی گرم بود. تقریباً سه ساعت تمام تا نزدیک ظهر معطل گذشتن از مرداب بودیم. گمان می‌کنم پیمودن این راه در این فصل گرما از گذشتن از سریند در وسط زمستان چیزی باقی داشته باشد.

#### فرات

در آن طرف مرداب کنار فرات آبادی کوچکی است دارای چند خانواده عرب چادرنشین. به این اعراب متوسل شدیم [جای] راحتی برای ما فراهم کنند تا عرابه‌ها رسیده ما را به رمادی ببرند. از میوه‌جات فقط خیار چنبر داشته چند عدد جوجه به زحمت پیدا کرده خوراکی برای خودمان ترتیب دادیم. از صحبت و صورت این اعراب معلوم می‌شود آب فرات بسیار گوارا است. خود اعراب می‌گویند آب دجله گواراتر از آب فرات است ولی آب فرات شیرین‌تر و خوش‌طعم‌تر از آب دجله است. در هر



صورت تفاوت زیادی نباید میان آب این دو رودخانه باشد. هر دو رودخانه از کوههای بلند سرچشمه گرفته، فرات از کوههای ارمنستان و دجله از کوههای کردستان. تقریباً در خطوط موازی به فواصل مختلف اراضی بین‌النهرین یا زمینهای بین همین دو رودخانه را مشروب می‌نماید. آب هر دو رودخانه گوارا و به اصطلاح سبک ولی بسیار گل‌آلود است. برای تصفیه آن فکر خوبی کرده‌اند.

### تصفیه آب

در این حدود تغارهای بزرگ ته باریک و دهن گشادی روی چهارچوبه‌های چوبی استوار کرده آن را از آب رودخانه پر می‌کنند. اسم این کوزه‌ها حُب است. ظرف دیگری را زیر حُب و از حب آب صاف چکه کرده در ظرف زیری می‌ریزد. تمام خانه‌ها در بغداد و کاظمین حب دارند و از آن آب گوارا می‌نوشند. حب تازه خوب و سریع‌العمل است ولی بعد که قدری کهنه شد درست چکه نمی‌کند و باید عوض شود. کار آب در عربستان و در عراق عرب از امور مهم زندگی است. خانه‌های کنار فرات و دجله کارشان آسان است چه آب نزدیک و هر وقت که بخواهند و به هر ترتیب که میل داشته باشند از آن استفاده می‌کنند ولی برای خانه‌های دور از رودخانه کار آب مشکل است.

### سقا - شربه

سقا باید برای آنها آب ببرد. سقاها دائماً به آب کشی مشغولند. مشکهای بزرگ از آب بر پشت حمالها و یا بر پشت چهارپایان برای خانه‌های بالنسبه متمول حمل می‌شود. پیرزنهای زیادی دیده می‌شوند که برای خانه‌های بی‌بضاعت خودشان با سختی آب‌کشی می‌کنند. به محض اینکه شب شروع شد کوزه‌های آب صاف کرده از حب را بالای بام‌ها برده به زودی

آب گرم، خنک و گوارا می‌شود. هر خانه کوچکی لااقل چهار پنج کوزه شربه دارد و بعضی خانه‌های بزرگتر لااقل ده پانزده شربه دارد.

### رمادی

نزدیک به غروب درشکه‌ها به زحمت زیاد از آب گذشته برای حرکت حاضر شدند. جاده در این دو فرسنگ از اینجا تا رمادی از داخل کشت و کار می‌گذرد و از نهرهای بالنسبه بزرگ نیز باید گذشت. با وجودی که چند نفر عمه از این ده برداشته تا نهرها را برای ما صاف کنند معه‌ها با زحمت زیاد از نهرها گذشتیم. خیلی جای تأسف است که حتی در جنگ که عبور و مرور زیاد و وسایل تسهیل قشون‌کشی لازم [است] این‌طور راهها را خراب گذاشته‌اند. دو فرسنگ را با مشقت در چهار ساعت پیمودیم. به واسطه مهتاب هوا خوب روشن بود والا نمی‌شد از این راه در شب عبور کرد. سه ساعت و نیم از شب گذشته وارد رمادی شدیم و می‌بایستی تا عصر روز بعد در آنجا بمانیم. رمادی در کنار فرات واقع و مرکز قائم مقامی است. از فلوجه خیلی آبادتر و بزرگتر است و مرکز ایلات این حدود است. از این جا راه نزدیکی است که زوار دو روزه به کربلا می‌روند. رمادی دارای سه چهار خان (کاروانسرا) و یک مدرسه ابتدایی و یک «رشدیه» است. پس از صرف شام برفراز بام رفته و با وجد مفرطی بر بالین استراحت افتادیم.

### جمعیت رمادی

شنبه ۱۷ ژوئن - تا یک ساعت به غروب در یکی از خانه‌های رمادی به سر بردیم. بعد از ظهر آفتاب فوق‌العاده گرم و سوزان بود. باد گرمی می‌وزید. در اینجا بادمجان و کدو و بامیه و گوجه‌فرنگی یافت می‌شد. ماست و شیر و جوجه هم فراوان بود. از قراری که مدیر احصائیه محل می‌گفت

جمعیت رمادی دوهزار و هفتاد نفر است و تا هیت منزل بعدی ناحیه رمادی محسوب، دارای هشت هزار جمعیت اهلی و متجاوز از سیصد هزار ایل نشین دارد. نیرومندترین ایلات عراق عرب در همین محل منزل دارند. ایل بزرگ «زمره» در همین حدود است. اغلب بلکه تمام ایل نشینهای عراق عرب در کنار دو رودخانه فرات و دجله سکنی گزیده‌اند. آقایان میرزا سلیمان خان میکده و سردار سعید که روز پیش از ما از بغداد حرکت کرده بودند دیروز در راه درشکه‌شان شکسته خودشان را به زحمت به اینجا رسانده‌اند. یکی دو روز دیگر به طرف حلب حرکت خواهند کرد.

### حرکت از رمادی

رمادی قرب یک کیلومتر از رود فرات مسافت دارد. اطراف قصبه تماماً سبز و کشت و کار می‌شود. یک ساعت به غروب مانده از رمادی حرکت کردیم. دو نفر ژاندارم قاطر سوار با ما آمدند. چهار از شب گذشته در کنار رودخانه توقف کرده در یک مهتاب و منظر بسیار زیبایی دو ساعت به استراحت گذرانده مجدداً به راه افتادیم.

### هیت

یکشنبه ۱۸ ژوئن - یک ساعت از آفتاب بالا آمده وارد هیت شدیم. طلوع آفتاب بر فراز فرات لذت بخش بود. منظره‌ای بود چنان عالی که خستگی و بی‌خوابی شب را پاداش به سزا می‌بخشود. از رمادی تا هیت تقریباً تمام راه از کنار فرات می‌گذرد. اطراف هیت زمین پست و بلند است و خود قصبه بر فراز دو تپه مشرف بر رودخانه واقع شده سمت چپ رودخانه هم سبز و پر از درخت است و عبور و مرور از روی رودخانه به وسیله شختور می‌شود. اهالی اینجا از اهالی رمادی سفیدتر می‌باشند. چنانکه در تاریخ

ثبت است عده‌ای از شهدای رکاب‌داران حضرت امیر در اینجا مدفونند. در یک محل چهل تن از شهدا مدفون شده‌اند. یک منار بلند سنگی نیز در اینجا است که می‌گویند در زمان حضرت ابراهیم بوده و پنجه مبارک به آن رسیده و جا برداشته است. اهالی اینجا تماماً سنی هستند و به جز یک نفر بروجردی قهوه‌چی در همین کاروانسرا و برادرش دیگر شیعه ندارد. همین قهوه‌چی شرحی از اهالی و حکومت شکایت می‌کرد. می‌گفت این روزها میان اعراب این حدود شایع است که به واسطه خیانت عجمها روسها توانسته‌اند به عراق عرب حمله‌ور شوند.

### ارامنه

ظلم سربازگیری در اینجا زیاد است. از ارامنه شرح مبسوطی می‌گفت. از حدیثه به آن طرف خانواده‌های ارامنه در بیابانها متفرق و از گرسنگی جان می‌سپارند. یک دختر پنج شش ساله ارمنی را خود او می‌خواست به دو لیره بخرد، عربی نیم لیره بالا کرده او را خرید. مادرها بدین طریق دخترهای نازنینشان را مفت به مسافزین می‌بخشند که از گرسنگی و فشار ترکها خلاص شوند.

### هندیها

دو نفر هندی عضو میسیون هندوستان را اینجا دیدیم. از بغداد تا اینجا پنج روزه آمده‌اند. می‌خواهند همین‌طور با اسب تا حلب بروند. یک نقشه جغرافیایی کشور عثمانی را که به زبان آلمانی چاپ شده از آنها به طریق قرض گرفتیم. کار آنها هم گویا در مقابل بی‌پولی به بن‌بست رسیده. یکی از آنها می‌گفت پارسال دولت انگلیس دو هزار و پانصد نفر از اهالی هندوستان را به دار زده و دو هزار و پانصد نفر را تبعید کرده است.

## روس قوی

فی الحقیقه کار مهاجرین ما هم چندان تعریفی ندارد. یکی از این آقایان مهاجرین که در این سفر همراه شده تا حدی نسبت به اوضاع بدبین بوده و اظهار می‌داشت که چگونه کشوری مانند ایران فاقد وسایل امروزی می‌توانست در مقابل دول بزرگ این عصر تاب مقاومت بیاورد. به قول او پرنس روس وزیر مختار آلمان در تهران می‌گفته روس قوی و پروس هم دور، نمی‌بایستی ایرانیان بی‌جا دشمن را جری کرده نتیجه معکوس بگیرند. ولی در مقابل همین اظهارات پرنس روس آژانهای آلمان بی‌کار نبوده، آتش به باروت زده، افکار ساده‌آزادخواهان را تهییج می‌کردند. نمی‌گویم راه امید مسدود است و قشون روس به هیچ زمان از ایران نخواهد رفت ولی این وضعیت نمی‌تواند نیک‌بین‌ترین شخص را امیدوار گرداند. در قم و کاشان و اصفهان خیال می‌کردیم همیشه نیروی آلمان پیشرفت خواهد کرد. حال که از نزدیک می‌بینم اشکالات جغرافیایی و اقتصادی و سیاسی بی‌شمار در جلو است. اعراب این حدود هم ما را رافضی و خائن نامیده و پول‌پرست می‌دانند.

## تاریخ هیت

هیت برای معدن قیر معروف است. دو چشمه قیر نزدیک قصبه است که قیر ذوب شده از آنها جاری است و با احتمال کلی این ناحیه باید نفت هم باشد. هیت اهمیت تاریخی هم دارد. لشکر معاویه پیش از ورود صفین تا همین قصبه آمده بلکه از اینجا هم تجاوز کرده تا رمادی هم رفته بودند. لشکر امیرالمؤمنین به سرکردگی مالک اشتر سررسیده با لشکر معاویه در همین محل مصاف می‌دهند. لشکر معاویه به عانه عقب‌نشینی کرده مجدداً صف آرایی می‌کنند. در یکی از محاربات اولیه که در اینجا به وقوع پیوسته عده‌ای از لشکر مالک شربت شهادت می‌نوشند. مقبره آنها در

هیت است. در یک مکان که امروز خانه بیلاقی است چهل نفر از شهدا مدفونند. چند مقبره سنگی در اطراف قصبه دیده می‌شود که متعلق به شهدا است. زوار که از این راه می‌آیند قبور شهدا را در اینجا زیارت می‌کنند. جزئیات محاربه صفین در صفحات تاریخ ثبت است.

## سختی راه

امروز بعد از ظهر هوا بسیار گرم [بود] و باد گرمی هم می‌وزید. چون مکانی هم به جز یک بالاخانه در کاروانسرا نداریم و اینجا هم آفتاب سوزان از هر طرف فروگرفته است صدمه زیاد بر ما وارد آورد. عصر یک به غروب از هیت حرکت کردیم. راه تا یک فرسخ چندان بد نبود ولی به محض اینکه آفتاب غروب کرد و هوا تاریک شد دچار سختی راه شدیم. سه ساعت از شب گذشته خودمان را با زحمت زیاد به شرعه در کنار فرات رساندیم. دوساعتی در اینجا مانده قدری استراحت کردیم سپس به راه افتاده ساعتی از آفتاب بالا آمده به بغدادیه رسیدیم.

## سختی سفر

دوشنبه ۱۹ ژوئن - بغدادیه دهی است دارای یک کاروانسرا و یک باغ و چند خانه برای اعراب چادر نشین. ده بر فراز تپه مشرف بر فرات واقع است. ما در باغ نامبرده مشرف بر رودخانه منزل کردیم. در زیر درختان بزرگ انجیر ساعات بدی نگذشت. آب فرات با سرعت در جریان بود. گله‌های گوسفند عرب بر روی تپه‌های آن طرف رودخانه مشغول به چرا بودند. خیال هم عجالتاً متوجه هیچ چیز به جز فراهم ساختن وسایل آسایش موقتی نمی‌باشد. لذتی است از این زندگانیهای کم دوام. به طور کلی این نوع مسافرتها با اسب و قاطر، دستگاه چادر و مستخدمین خوب خوش می‌گذرد. اگر ما در این مسافرت چادر و لوازم دیگر را می‌داشتیم



خیلی خوشتر می‌گذشت. این راههای خراب و نساخته برای درشکه مناسب نیست. دیشب صدمه زیاد از مسافرت با این درشکه‌ها به ما وارد شد. بالاخره یکی از مال‌بندهای درشکه شکسته مدتی ما را در بیابان معطل نمود. شبها برای درشکه‌رانی تاریک و خطرناک و روزها در آفتاب سوزان غیرمقدور است. لذا بعد از ظهر جلسه برای ساعات حرکت کاروان خودمان منعقد کردیم. دو عقیده اظهار شد؛ یکی آنکه ساعت سه به غروب حرکت کرده اوایل شب به وسط منزل رسیده در آنجا تا نمایان شدن مهتاب توقف کرده سپس حرکت [کنیم] و کمی پس از طلوع آفتاب به منزل برسیم. عقیده دیگر این که در منزل مانده به محض اینکه ماهتاب هوا را روشن کند به راه بیفتیم. بالاخره عقیده دومی انتخاب گردیده در این محل مانده آفتاب غروب فراموش نشدنی در کنار رود فرات [را] تماشا کردیم.

### فرات و دجله

در ضمن همین تماشا از خود این رودخانه صحبت می‌کردیم. این رود فرات که از قلب کوههای ارمنستان سرچشمه گرفته اول از دو رود قراسو و مراد جاری و پس از شصت هفتاد فرسنگ از اتصال این دو رودخانه تشکیل عظمت خود را داده پس از طی قریب سیصد و پنجاه فرسنگ بدین جا می‌رسد. مذاکره می‌کردیم و راجع به عرض رودخانه صحبت می‌کردیم. به عقیده این جانب عرض رود فرات در بسیاری از جاها از پانصد متر زیادتر [است] و در هیچ جا کمتر از سیصد متر نیست. آب رود دجله در حدود بغداد شاید زیادتر از آب فرات در اینجا باشد. ولی نباید فراموش کرد که با استفاده‌ای که در تمام مسیر رودخانه از آب فرات می‌شود و از آب دجله به واسطه گودی رودخانه میسر نیست عظمت فرات نسبت به دجله زیادتر است. در بعضی جاها از آب دجله به وسیله

تلمبه استفاده می‌کنند ولی از فرات نهرهای بزرگ بریده به مصرف کشاورزی می‌رسانند. بدین ترتیب هر قدر که رود فرات پایین‌تر می‌رود آبش کمتر می‌شود ولی از «هیت» به بالا کم‌کم از وسط تپه‌های خاکی و سنگی بالنسبه مرتفع گذشته تا به شکافها و دره‌های کوه رسیده دیگر چندان برای استفاده آسان نیست. طبق قراری که گذاشتیم چهار ساعت از شب گذشته که مهتاب شروع شده بود حرکت کردیم. خارج از بغدادیه پل شکسته‌ایست که اصلاً تعمیر نشده است. راننده‌های بی‌مبالات دستگاهها را به قسمی نزدیک پرتگاه راندند که نزدیک بود ما را به پرتگاه ابدی بیندازند. از آنجا به زحمت خلاص شده به دو سه پرتگاه دیگر دچار [شدیم] تا اینکه شب را به روز رساندیم.

### حدیثه

سه‌شنبه ۲۰ ژوئن - منزل امروز حدیثه است. راه دیشب تا نزدیک این منزل بسیار بد بود. هنوز به جبال نرسیده تپه‌های سنگی فراوان دیده می‌شود. از نزدیکی حدیثه راه را شوسه و یک پل سنگی بالنسبه خوبی روی مرداب کنار رودخانه ساخته‌اند. باغات نخل سمت چپ رودخانه و خود حدیثه که محل توقف مسافرین می‌باشد در سمت راست رودخانه واقع است. دارای یک کاروانسرا و چند خانه محقر دهاتی است. در همین کاروانسرا منزل کردیم. ملخ امسال به بغدادیه و حدیثه ضرر بسیار وارد آورده خیلی از درختهای خرما را به کلی لخت کرده است.

### ارامنه

چیزی که امروز جلب توجه می‌کند وجود عده‌ای از ارامنه می‌باشد. اینها مقدمه گروه ارامنه‌اند که از اطراف بغاز داردانل به کنار فرات رانده شده‌اند. بچه‌های زیادی دارند. بیشتر آنها از طبقه کشاورز می‌باشند. چند

نفر از آنها تمام روز پیش ما بودند. خیلی شکایت داشتند. بدیهی است اهالی محل و بخصوص مأمورین دولت خوش نداشتند که ما با آنها صحبت کنیم. بیم آن هم بود که پس از رفتن ما آنها را اذیت کنند. یکی از آنها می‌گفت در اول دولت نفری یک قران هر روز به آنها اعاشه می‌داد ولی سه ماه گذشته بود که آن اعاشه هم قطع گردید. این بیچاره‌ها در زیر درختان خرما منزل دارند.

رود فرات در اینجا وسعتش زیاد و جزایری در وسط رودخانه تشکیل شده به خصوص دو جزیره خیلی زیبا که تمامش درخت و سبزی است در زیر قصبه دیده می‌شود. مقابل قصبه جزیره بزرگ دیگری است که رودخانه را دو قسمت می‌کند. راه‌روها و درختهای زیادی بر روی آنها احداث شده است. چون تپه‌های سنگی اطراف اینجا را احاطه کرده خود قصبه در گودی افتاده است. نخلهای فراوان در امتداد رودخانه دیده می‌شود.

#### باز دربارهٔ ارامنه

بعد از ظهر مدتی از سیاست صحبت می‌کردیم مخصوصاً راجع به ارامنه صحبت در میان بود. بعضی می‌گفتند تقصیر از خود ارامنه است. بعضی دیگر از دولت عثمانی تنقید می‌کردند. در اینکه ارامنه زحمت زیادی برای دولت عثمانی فراهم کرده‌اند جای شک نیست به خصوص در طرف وان و ارزروم که گذشته از زحمت خیانت هم به دولت عثمانی و خدمت به دولت روس نشان داده‌اند. ولی از طرفی ریشه‌کن کردن یک جامعه مشکل و قابل تنقید است. زن‌ها و کودکان آنها چه گناهی کرده‌اند که در این بیابانها تلف شوند. از قرار معلوم دولت عثمانی مسئلهٔ ارامنه را حل کرده می‌خواهد این لانهٔ فساد را به زور شمشیر خراب گرداند. اول شب هوا قدری خنک‌تر شد پس از چهار ساعت از شب گذشته حرکت کردیم.

#### پل‌سازی ارامنه

چهارشنبه ۲۱ ژوئن - در اول منزل دیشب راه صاف بود ولی بعد به پست و بلندی افتاده مورث زحمت زیاد گردید. سه چهار پلهای شکسته روی گودالهای عمیق زده‌اند که باعث خطر زیاد می‌باشد، چنان‌که یکی از قاطرهای دستگاه آقای طباطبایی از پل پرت شده نزدیک بود دستگاه را هم با خود پایین پرتگاه ببرد. در وسط راه دو ساعتی استراحت کردیم. در اینجا ارامنه را به پل‌سازی بازداشتند بودند. بسیار کار خوبی است اگر عدهٔ کافی از این بیچاره‌ها را به راه‌سازی بگمارند و با ادوات صحیح این راه مهم را صاف و شوسه کنند نامی از حکومت امروزی دولت عثمانی به یادگار خواهد ماند.

#### ورود به عانه

مقارن ظهر وارد عانه شدیم. عانه یکی از قصبات بزرگ این حدود در دو طرف رود فرات واقع است. بیشتر آن در طرف راست و چندین کیلومتر در امتداد رودخانه آبادی دارد. چون قشون زیادی امروز بدین جا وارد شده و همه جا را قبلاً اشغال کرده بودند مجبور شدیم دستگاهها را در یکی از کاروانسراها جا داده خودمان در مسجد پهلوی کاروانسرا منزل کنیم.

#### افسران آلمانی

امروز ماژور لیناردی و لیوتنان بلوخر را اینجا ملاقات کردیم. لیناردی جزو افسرانی است که به ایران مأمور شده بود. به قصر آمد از آنجا او را به سرکردگی قوای موجوده به کلهر فرستادند. در کلهر بود که واقعهٔ عقب‌نشینی از قصر به میان آمد. قوای تحت نظر لیناردی متفرق شده کلهرها او را لخت کردند و او تنها، لخت و پابرنه خود را به مرز عثمانی رسانده بود، از آنجا به بغداد آمد. آقای نظام‌السلطنه می‌گفت هر کار کردم او را نگاه دارم نماند. گفت سختی ای که به من گذشته است. من را مجبور

کرده از کار این طرف استعفا داده به آلمان برگردم. لیوتنان بلوخر که با او همراه می‌باشد از خانواده بلوخر فاتح میدان جنگ تاریخی واترلو که در آن ناپلئون بزرگ شکست خورده، دولتش منقرض گردید می‌باشد. جوانی است خوش سیما، بلندقد، به سن بیست و چهار پنج سال. حسین آقا پسر آقا میرزا محمود کتابفروش هم همراه آنها است. این جوان هم مدتی است در خدمت آلمانها داخل شده و تنها پسری است که کتابفروش نامبرده دارد و فوق‌العاده نزد او عزیز است. می‌گفت مدتی نزد کلنل بوپ مترجم بود و اینک با اینها به طرف استانبول می‌رود.

#### عانه

امروز پست دولتی را نزدیک عانه زده‌اند. با این آلمانها قرار گذاشتیم تا منزل بعد با هم باشیم. اداره ژاندارمری هم دو ژاندارم به ما داده که ما را متفقاً به منزل بعد ببرند. از قرار مذکور این عده قشون که امروز اینجا وارد شده‌اند به فرونت ایران می‌روند. یکی از افسران ترک از اینجانب سؤالات راجع به ایران می‌کرد. تا آنجایی که ممکن بود در جواب او را هدایت کردم. در عانه خیار و سیب ترش و خرما و اعلا و ماست و شیر و دوغ فراوان بود ولی قیمت ارزاق روی هم رفته به علت جنگ و ملخ‌خوارگی چندان پایین نیست. ولی در سابق اینجا خیلی ارزان بوده است. جوجه را دانه‌ای پنج شاهی به پول ایران می‌فروخته‌اند ولی امروز دانه‌ای سی شاهی می‌فروشند. عانه جای سبز آبادی است. طول قصبه زیاد ولی عرضش کم است. دو ردیف ساختمان در عرض قصبه بیشتر ساخته نشده ولی طول قصبه در وسط دو ساختمان پنج شش کیلومتر است.

#### ورود به نحیه

جمعه ۲۲ ژوئن - دیشب را ساعت هفت از شب گذشته از عانه حرکت کردیم راه بالنسبه صاف بود. آلمانها یک درشکه و دو گاری داشتند. هفت

فرسخ و نیم راه را در هفت ساعت پیموده پیش از ظهر وارد منزل نحیه شدیم. نحیه دارای یک کاروانسرای گلی و چند چادر عرب ایل‌نشین می‌باشد. این کاروانسرا هم بیش از دویست متر از رودخانه مسافت دارد. تاریکی شب و گرمی روز کار مسافرت را در این صفحات مشکل کرده است. راهها هم خراب و به علاوه اعراب ایلی در راه و نیم راه هستند. ژاندارمری مسافرت شب را با این اوضاع صلاح نمی‌داند. غافل از آنکه مسافرت روز هم در چنین آفتاب سوزان خطرناک است. اگر چند روزی پیش از این از بغداد حرکت کرده بودیم شبهای مهتاب به ما کمک کرده کار کاروان ما این قدر سخت نمی‌بود.

#### ورود به قائم

شنبه ۲۳ ژوئن - دیشب پس از سه ساعتی استراحت ساعت هفت شب به راه افتادیم. ساعت هشت به قائم که سه فرسخی ابوکمال است رسیده آلمانها در آنجا توقف کردند. ولی دستگاههای ما ایستاده در نیم فرسخی نزدیک رودخانه کمی استراحت کرده یک ساعت به ظهر دوباره به راه افتادیم. گوسفند و شتر زیادی در اینجا به چرا بودند. راه امروز چندان بد نیست ولی از عانه به این طرف کمتر درخت نخل دیده می‌شود. تپه‌های سنگی بزرگ هم دو طرف رودخانه را گرفته آب را به گودی انداخته است. سه بعد از ظهر وارد منزل ابوکمال شدیم.

#### وضع آرامنه

در نزدیکی ابوکمال سایبانها و چادرهای زیاد از آرامنه دیده می‌شد. حالت اینها فی الحقیقه تأثرآور است. عده زیادیتری از آنها زن و بچه هستند معدودی مردهای کهن سال میان آنها دیده می‌شوند. همین که ما نزدیک شدیم عده زیادی دور ما را گرفته با صدای بلند پول و خوردنی طلب



می کردند. ما هر قدر پول خرد داشتیم به آنها دادیم ولی متأسفانه این جزئی پول نمی توانست صدها مردم عربان و گرسنه را از چنگال بدبختی نجات دهد. پیرزنی میان آنها با گریه به ترکی می گفت خانه های ما را خراب کردند و آنچه هم مانده بود به اسرای انگلیسی و فرانسوی داده، ماها را به صحراها بدین حالت انداخته اند، دیگر هیچ قوه ای برای ما نمانده است. چرا ماها را یک دفعه نکشتند تا بدین ترتیب زجرکش نشویم. زنی را دیدم بچه کوچکی در بغل داشت، هر دو تقریباً عربان، گریه کنان فریاد از گرسنگی می زدند.

### ابوکمال

ابوکمال قصبه ای است تازه احداث. ساختمانهای این قصبه کمی از رودخانه دور است. اشجار هم کمی دارد. کار آب برای آنها قدری سخت است زیرا رودخانه در اینجا به واسطه تپه های سنگی در گودال افتاده و با فقدان وسایل استفاده از رودخانه کار آب بر [ی] اهالی سخت است و برای ما هم موضوع آب سخت شده. آب فرات بسیار ناصاف و گل آلود است و ما وسایل صاف کردن آب را آن طور که باید نداریم. آب فرات جوشاندن لازم ندارد ولی باید کاملاً صاف و خنک شود تا گوارا باشد. عده ای از قشون عثمانی امروز از اینجا گذشته به طرف عانه روان بودند. مسجد کوچک ابوکمال مقابل کاروانسرا واقع است. شب را مؤذن با لحن و صوت خوبی برای موفقیت قشون اسلام مناجات می کرد. در این محیط آرام در زیر آسمان صاف و پر از ستاره برای مسافرینی مانند ما دور از وطن با آتیه بالنسبه تاریک، اثر غریبی داشت.

### به سوی صالحیه

یکشنبه ۲۴ ژوئن - دیشب را پس از شام قدری استراحت کرده یک ساعت

به طلوع مانده برای منزل صالحیه حرکت کرده و دو ساعت به ظهر مانده وارد صالحیه شدیم. صالحیه دارای یک کاروانسرای گلی کوچک و یک قلعه کوچک برای ژاندارمری و سه چهار کپر محل سکناى عرب می باشد. کاروانسرا قرب یکصد متر از رودخانه مسافت دارد. در این منزل اینجانب دچار یک پیشامدی شد که نزدیک بود جان مرا از میان ببرد. بعد از ظهر امروز پس از فراغت از آبتنی در فرات کسالتی در خود حس کرده قدری سولفات دو سود که از دکتر آلمانی در بغداد گرفته بودم خوردم. از قرار معلوم این دوا به واسطه کهنگی و رطوبت مسمومیت سختی پیدا کرده بود. پس از صرف این دواى مسموم حالت اینجانب را بر هم زده مرا مشرف به مرگ نمود. اگر رفقاً به فریاد من نرسیده بودند در همان لحظه جان سپرده بودم. چند روز تمام پیوسته آب نوشیده به محض آشامیدن استفراغ می شد و شاید همین استفراغ سم را به تدریج شسته جلوگیری از مرگ نمود. اینجانب را از صالحیه به دیرزور برده در آنجا معالجه رئیس حفظالصحه محل قدری مفید واقع شد. از دیرزور نگارنده را با حالت نیم مرده به حلب بردند. آقایان طباطبایی و سایر رفقا با نهایت دوستی و نوع پروری از نگارنده سرپرستی می کردند. بی نهایت از آنها شکرگزارم.

### ورود به حلب

روز ۳ رمضان - وارد حلب شده و روز پانزدهم از آنجا حرکت کردیم. حال اینجانب به تدریج بهتر و از بالین بیماری برخاستم ولی به واسطه ضعف زیاد مدتی حالت راه رفتن برای خود نمی دیدم.

### حرکت به استانبول

روز سه شنبه ۱۱ ژوئیه مطابق با ۱۵ رمضان - از حلب با راه آهن به طرف استانبول حرکت کردیم. نباید فراموش کنم که میرزا صادق خان پسر اخگر

قنصل سابق ایران در حلب نهایت دوستی و نوع پروری را به جا آورده، در این چند روز توقف در حلب متحمل زحمات اینجانب بوده. از او شکرگزارم. پس از شش ساعت راه به آخر این تکه راه آهن رسیدیم. فرمانده این محل که یک نفر آلمانی بود از ما پذیرایی کرده نزدیک به غروب ما را به وسیله عرابه‌های نظامی به طرف معموره که ابتدای خط راه آهن ثانوی است، سوق داد. میان این دو خط راه آهن تقریباً چهارده ساعت عرابه‌رو است. روز دوازدهم ژوئیه در راه بودیم مقارن غروب وارد معموره شده و روز بعد با ترن از معموره حرکت کردیم.

#### به سوی طرسوس

پنجشنبه ۱۳ ژوئیه ۱۹۱۶ - ساعت نه و ده دقیقه ترن ما به حرکت افتاد. اول ترن از یک جلگه آبادی گذشته همه جا سبز و خرم بود. چهار بعدازظهر وارد ایستگاه کلک بغازه شدیم. کماندان محل را ملاقات کردیم. با ما برخورد خوبی کرد. قرار شد شب را به طرسوس که نیم فرسخی اینجاست رفته در آنجا راحت کنیم و فردا صبح به همین ایستگاه برگشته قرار برای حرکت ما بدهد. بعضی از رفقا فوراً به طرف طرسوس عازم شدند. ولی اینجانب با ضعفی که داشتم با چند نفر دیگر ساعت سه از شب گذشته با درشکه بدانجا رفتیم. آجودان کماندان محل که یک جوان آلمانی بود از طرف کماندان سلام رسانده گفت که یک اتومبیل برای حرکت شما از کلک بغازه به بوزانتین اختصاص داده شده است. شب را به هر طوری بود در آنجا به استراحت گذرانیدیم.

#### جام آلاکی

روز جمعه ۱۴ ژوئیه - ساعت هشت صبح با اتومبیل از کلک بغازه حرکت کردیم. تا یک فرسخ راه ناصاف و پست و بلند بود ولی بعد بهتر شد و همه جا از وسط دره‌های بالنسبه سبز جنگلی می‌گذشت. بعدازظهر ساعت دو

وارد محلی به نام جام آلاکی شدیم. شب را در بیابان جلوی تلگرافخانه استراحت کردیم.

#### وبا

روز شنبه ۱۵ ژوئیه - معلوم شد اتومبیل ما امروز حرکت نمی‌کند و ما می‌بایستی در همین نقطه بمانیم و ماندن در اینجا هم با فقدان جای صحیح و آذوقه و شدت گرمای روز کار آسانی نبود. هر کاری کردیم یک اتومبیل دیگر بگیریم ممکن نشد. از قراری که دکتر محل می‌گفت ناخوشی وبا در اینجا فراوان بود. بعدازظهر هوا قدری خنک شد، دو ساعتی خورشید زیر ابر پنهان بود. یک نفر افسر سواره عثمانی بعدازظهر وارد اینجا شد. اظهار می‌داشت دوازده گاری پول مسکوک طلا و نقره همراه دارد و به دیار بکر می‌برد. اسمش خیری بیگ و درجه‌اش سلطان است. از گرانی استانبول شکایت می‌کرد و می‌گفت در آنجا خوراکی از هر قسم کم و گران است. ساعت پنج بعدازظهر کماندان آلمانی را ملاقات کردم. قرار گذاشت همان ماشینی که ما را بدینجا آورده فردا صبح به بوزانتین منزل بعدی ببرد. شب را مانند شب پیش در زیر هوا خوابیدیم. از قرار معلوم چهار ماه است آلمانها در اینجا مشغول کار شده و در این مدت کوتاه بسیاری از وسایل زندگی امروزی را مانند لوله‌های آب و چراغ الکتریکی و کارخانه نجاری و آهن‌سازی فراهم کرده‌اند.

#### به سوی بوزانتین

یکشنبه ۱۶ ژوئیه - ساعت چهار صبح با اتومبیل به طرف بوزانتین حرکت کردیم. راه به تمام از وسط کوه می‌گذرد. در اینجا چندین هزار عمه تحت سرکاری مهندسین آلمانی مشغول راه‌سازی می‌باشند. مایه بسی خوشحالی است که عثمانیها به سرپرستی آلمانها مشغول آبادی کشور

خود شده‌اند. نیرو و مهمات جنگی هم اینجا زیاد دیده می‌شد. از قرار معلوم به زودی عملیات جنگی در فرونت قفقاز شروع خواهد شد.

### به سوی استانبول

ساعت هفت و نیم وارد بوزانتین شدیم. نماینده پلیس برای تفتیش گذرنامه و سیاحت‌نامه ما فوراً حاضر شد. اوراق شش نفر از رفقا مدتش منقضی شده بود. پس از مذاکرات زیاد قرار شد این اوراق را از اینجا گذرانده در قونیه تجدید شود. راه آهن از اینجا به طرف استانبول شروع می‌شود. اینجا هم مرض وبا وجود داشت. موقعیت جغرافیایی اینجا خوب است. میان دو کوه واقع [است] و منظره زیبایی را نشان می‌دهد. ساعت هشت بعدازظهر با ترن به طرف استانبول حرکت کردیم. بدیهی است این حرکت مایه بسی خوشحالی است. پس از این همه مشقت و بیابان‌گردی بوی تمدن امروزی به مشام می‌رسد. خط آهن و وسایل حمل و نقل امروزی موجود و دیگر درشکه‌سواری روی راههای نساخته در شبهای تاریک در جلو نیست. سه روز مسافرت با راه آهن ما را به استانبول می‌رساند.

### مشکلات سفر

فی الحقیقه نگاهی به گذشته مسافرت خودمان و ناملایماتی که در عقب گذاشته‌ایم چشم را خیره می‌گرداند. وسایل حمل و نقل بسیار بد، روی راههای نساخته و خراب در منازل دور از هم و فقدان آبادی و وسایل زندگی در وسط تابستان در بیابانهای عراق عرب با مأمورین عثمانی طبیعتاً بداخلاق و متکبر و اوضاع حکومتی غیرمنظم، بدیهی است حال مسافر بدبخت چیست؟ این را هم نگفته نگذارم که ترنهای راه آهن این طرف هم آن طور که باید پاک و تمیز نیست. به محض اینکه داخل ترن

شدم بدنم به خارش افتاد. عقب علت بلند شدم تشک روی نشیمنگاه را بلند کرده دیدم زیر تشک به کلی سیاه است. اول خیال کردم دوده زغال‌سنگ آن را سیاه کرده، خوب که دقت کردم دیدم فوج ساس به حرکت افتاده زیر تشکها همین‌طور مملو از ساس‌های گزنده بود. پس از آن تا برایم ممکن می‌شد از نشستن احتراز کرده در دالانهای ترن و یا در جلوی اطاق می‌ایستادم.

### در راه قونیه

دوشنبه ۱۷ ژوئیه - شب را تا آنجایی که ساسها گذاشتند خوابیدم. در اتاقی که اینجانب هستم چهار نفر مسافر می‌باشند. پس از آنکه ترن از وسط کوه تروس بیرون آمده به یک جلگه مسطح آبادی داخل می‌شود و تقریباً تا قونیه مسطح [است] و راه مستقیماً به طرف مغرب و شمال‌غرب می‌رود. زمین بایر کمتر دیده می‌شود. مزارع ممتد و دهقانان مشغول کشت و زرع می‌باشند. صبح ساعت نه وارد ایستگاه قونیه شدیم. ترن ساعت پنج بعدازظهر حرکت می‌کند لذا هشت ساعت در قونیه ماندیم. چیزی که در قونیه باعث کمال مسرت اینجانب بود دیدن مقبره مولانا رومی است که مرکز پرستش عده زیادی در خاک عثمانی می‌باشد. در اویش در اطراف مقبره حلقه به گوش منزل گزیده‌اند. پیروان آن مرشد بزرگ یک نوع تاج نمد زرد مخروطی شکل بلند بر سر و خرقه درویشی دربردارند. همین در اویش‌اند که در دایره اشعار مثنوی را می‌سرایند و می‌رقصند.

### مقبره مولانا

مقبره مرحوم رومی را بسیار خوب و مزین نگاه داشته‌اند. تابلوهای زیادی از اشعار آن مرد بزرگ به خط نستعلیق و نسخ بر در و دیوار آویخته‌اند.



خود قبر رومی در زاویه راست در داخل بقعه واقع و با یک پارچه مشکی زردوز بسیار اعلا پوشانده شده و دو تاج بلند که به دور آن عمامه سرمه‌رنگی پیچیده شده بالای دو گوشه فوقانی آن استوار کرده‌اند. قبرهای زیاد دیگری در این محوطه دیده می‌شود تمام را با پارچه‌های زردوز پوشانده‌اند. اینها از مریدهای نامی مولانا بوده‌اند. در زاویه چپ تالار محلی است برای عبادت دراویش و در جنب این محل مسجد قشنگ کوچکی واقع است. سقف بقعه و تالار با اسامی دوازده امام مزین و این کلمات «یا حضرت مولانا» مکرر بر در و دیوار به خطوط زیبا منقوش گردیده، روی هم رفته حالت روحانیت صاف و صمیمی را منعکس و روح<sup>۱</sup> مثنوی را بر فراز افکار عالیة تصوف مجسم می‌کند. در حیاط خارج مقبره عده زیادی از مریدهای سابق مولانا مدفونند.

#### شهر قونیه

شهر قونیه قدیمی است. عمارات کهنه گلی زیاد دارد ولی عمارات امروزی هم بسیار دیده می‌شود. هوای قونیه هم چندان بد نیست، بعدازظهر امروز از سی درجه سانتیگراد تجاوز نکرده هنوز خرمن برداشت نشده است. شهر قونیه مساجد زیادی دارد که قابل تماشا است ولی متأسفانه به واسطه ضیق وقت و ضعف مزاج اینجانب نتوانستم آنها را بینم. ارزاق تا حدی وفور دارد ولی محتکرین در کار و اجناسی که از خارج می‌آورند گران و کم شده است. وبا در اینجا هم وجود دارد و در اینجا هم تبدیل ورقه سیاحت شش نفر از رفقا خالی از اشکال نبود. بالاخره اوراق سیاحت را تغییر داده به صحنه دکتر محل رساندیم. ساعت پنج بعدازظهر ترن به حرکت افتاد. خارج شهر قونیه اراضی مسطح و کشت و زرع زیاد است. راه پیوسته به طرف مغرب و شمال غرب می‌رود.

۱. اصل: روی

#### به سوی اسکی شهر

سه‌شنبه ۱۸ ژوئیه - صبح زود ترن در یک ایستگاه کوچکی سه ساعت توقف کرد. دیگ بخار خراب شده بود. هوا امروز خنک‌تر از روزهای پیش است. به تدریج اقلیم جنوب شرقی اروپا ظاهر می‌شود. امروز ترن ما از وسط جبال سبز و جنگلی می‌گذرد. مزارع همه جا سبز و خرم و آباد و مواشی زیادی نیز دیده می‌شود. اینجاها دیگر به اروپا شبیه است و به کلی با اراضی اطراف حلب و آن حدود اختلاف دارد. هوا هم فرق کرده حتی بعدازظهر هم نسیم خنکی می‌وزد. ساعت شش بعدازظهر به ایستگاه اسکی شهر رسیدیم. شهر قشنگی است که در دامنه کوه قرار گرفته. از ایستگاه راه آهن یک خیابان وسیع ممتدی است که به میدان وسط شهر منتهی می‌شود. در اسکی شهر یک چشمه آب گرمی است که در وسط شهر جوشیده از زمین بیرون می‌آید و یک چشمه هم آب سرد است. چشمه آب گرم یک سر وارد حمامی می‌شود که بیشتر اهالی شهر در آن استحمام می‌کنند. هر دو چشمه گرم و سرد مواد معدنی مفید داخل دارد. ساعت هشت و بیست دقیقه حرکت کردیم. اسکی شهر به نظر پاک و تمیز آمد. چراغ الکتریک و وسایل حمل و نقل امروزی دارد. خط آهن آنکارا در اینجا به خط آهن استانبول متصل می‌شود. ایستگاه راه آهن هم خوب و ساخته به نظر می‌آید. از اینجا تا استانبول با راه آهن ده ساعت است ولی امروز در جنگ به واسطه کمی سوخت هجده ساعت می‌رود. اهالی اسکی شهر تقریباً تماماً ترک و به واسطه آب و هوای خوب اغلب خوشرنگ و آب می‌باشند و میان آنها صورتهای خوب دیده می‌شود. مردها رشید و بلند بالا هستند در اینجا مسافر زیادی وارد ترن ما شدند. هنوز خرمن در این حدود برداشت نشده است.

#### ساس - باران

چهارشنبه ۱۹ ژوئیه - دیشب را هیچ نتوانستیم به واسطه ساس بخوابیم.

خیلی غریب است مستخدمین راه آهن این طور تنبلی و بی علاقه‌گی در پاک کردن اتاقها نشان می دهند. از قرار معلوم ساس در این طرفها زیاد است و در خود استانبول هم زیاد دیده می شود. ولی راه آهن نباید بگذارد این حیوان گزنده در قطارهای درجه اول و دوم این بلا را به روز مسافرین وارد آورد. در وسط شب باران خوبی بارید. مدتی بود باران ندیده بودیم یعنی همان روز حرکت از قصر شیرین باران می بارید و یک روز هم نزدیک شهریان، بعد از آن افتادیم به هوای خشک و گرم عراق عرب.

### مناظر زیبا

امروز راه آهن از جاهای خیلی زیبا می گذرد. همه جا سبز و خرم و باصفا، باغ و بستانهای فراوان، زمین پست و بلند با اشجار زیاد، آب از هر طرف فراوان. در طرف دست راست دریاچه بسیار بزرگ و خوش منظر، در طرف چپ همه جا سرانگیز به دریای مارمارا<sup>۱</sup>. منازل دهقانی فراوان، ویلاهای خوب در تمام خط دیده می شود مخصوصاً در نقاط نزدیک به استانبول قدرت طبیعت جلوه خوبی کرده است و یکی از زیباترین مناظر طبیعی را از کوه و دره و دشت و دریا در اینجاها متمرکز گردانده است. چنین مناظری به خصوص در نظر اشخاصی که از طرف عراق عرب و آن بیابانها می آیند جلوه غریبی به منصفه ظهور می رساند. هر قدر ترن به استانبول نزدیک تر می شود آبادی زیادتر به نظر می آید. ساختمانها دو سه طبقه به هم متصل، عمارات بیشتر از چوب ساخته شده شبیه به «شاله»های سویسی ولی نه به آن ظرافت و زیبایی. عمارات آجری و سنگی هم زیاد دیده می شد. ساعت دو و نیم وارد ایستگاه حیدرپاشا شدیم. ایستگاه مفصلی است. عده زیادی با این ترن وارد شدند. از گار مختصر اسباب سفر اینجانب و آقای سیف الممالک به بندرگاه چسبیده به گار حمل [شد] و با کشتی کوچکی به شهر استانبول رفتیم. آقای طباطبایی

۱. (= مرمره)

و فامیل در اینجا مانده تا با سفارت ایران تماس گرفته اگر خانه‌ای برای آنها فراهم می نمایند مستقیماً به آنجا بروند. کشتی بدی نبود ما را ده دقیقه به پل استانبول رسانید.

### تغییرات استانبول

منظر شهر استانبول از دریا فوق العاده زیبا است. عمارات از داخل بلندیها جلوه بسیار خوبی دارد. پل و قسمت پرا هم از شانزده سال پیش - در ۱۹۰۰ که سفر آخری نگارنده به استانبول بود - تفاوت زیاد کرده است. در آنوقت یک جسر نیم شکسته لرزان دو طرف استانبول را به هم متصل می ساخت و هنوز سهولت زندگی امروزی موجود نبود. کوچه‌ها بالنسبه تنگ و نساخته و مسائل حمل و نقل شهری منحصر به درشکه‌های کهنه بود. ولی امروز بر جای آن جسر شکسته پل بالنسبه عریض خوبی ساخته شده که از روی آن تراموهای الکتریکی در حرکت است. در اغلب خیابانها تراموهای الکتریکی در حرکت نیروی برقی زیاد، خیابان ساخته و پرجمعیت، عمارات بالنسبه خوب با مغازه‌های قشنگ در دو طرف خیابانهای بزرگ در بخش پرا. شهرداری هم بالنسبه شهر را تمیز نگاه داشته است. از قرار معلوم آب لوله هم در تمام شهر دایر و مجرای دفع کثافات (اگو) هم به طرز امروزی ساخته شده است. در حقیقت قسمت پرا منظره یک شهر اروپایی را نشان می دهد. نزدیک پل درشکه گرفته به مهمانخانه پراپالاس که بهترین مهمانخانه اینجا است رفتیم.

### معظم السلطنه دولت

اینجانب در یک اطاق بالنسبه خوب بزرگی مشرف به خیابان منزل اختیار کردم. پس از استحمام بیرون رفته و در خیابان چند نفری از ایرانیها من جمله آقای معظم السلطنه (دولت) نایب سفارت ایران و حیدرخان عمواوغلی را دیدم. شام را در خارج هتل صرف و ساعت ده به هتل مراجعت کردم.

آقایان طباطبایی را دیده به منزل خودشان می‌رفتند. پس از مراجعت به هتل تلگرافی از ورود خودم به آقای حسینقلی خان نواب وزیرمختار ایران در برلن مخابره کرده از هتل خارج شدم. شام را در خارج صرف و ساعت یازده به هتل مراجعت کردم.

### تاریخچه استانبول

جمعه ۲۱ ژوئیه - پیش از ظهر را به گردش گذراندم. فی الحقیقه استانبول جای گردش است. از توصیف این شهر مهم تاریخی همین بس که دو قطعه مهم کره زمین را به هم مربوط و دو دریای بزرگ و پراهمیت را به وسیله بغازها با هم متصل می‌سازد. استانبول در محل ختم بغاز بسفور و شروع دریای مارمارا واقع است. همین‌طور که از دریای مارمارا به طرف بسفور نگاه کنیم دست راست سواحل آسیا و دست چپ سواحل اروپا را می‌بینیم. استانبول بزرگ دارای سه قسمت است؛ اول استانبول اصلی یا قدیم، دوم پراوگالاتا، سوم اسکوتاری. از این سه قسمت استانبول اصلی یا قدیم و پراوگالاتا در قسمت اروپا و اسکوتاری در قسمت آسیا واقع است. تنگه بسفور استانبول قدیم و پراوگالاتا و اسکوتاری را از هم جدا و تنگه شاخ طلا استانبول اصلی که در جنوب شاخ طلا است و پراوگالاتا را از یکدیگر مجزا می‌نماید. استانبول قدیم و پراوگالاتا به وسیله دو پل به هم متصل است؛ یکی پلی کهنه شبیه به جسر بغداد و دیگری پل آهنی جدید که در همین سالهای اخیر آلمانها برای دولت عثمانی ساخته‌اند. شهر قدیم استانبول همان استانبول تاریخی است که بر فراز هفت تپه واقع و مانند مثلثی در زوایای بسفور و مارمارا و شاخ طلا واقع است. همین شهر است که کنستانتین اول معروف به کبیر در ۳۳۰ میلادی در قسمتی از شهر بیزانیوم باستانی بنا نهاده آن را کنستانتینوپل یا شهر کنستانتین نامید و پایتخت امپراتوری خویش قرار داد. همین شهر است که سلطان محمد

## ۴

### استانبول

#### دیدار با ایرانیان

پنجشنبه ۲۰ ژوئیه - صبح زود برخاسته سفرنامه دیروز را نوشته پایین رفتم. سالون و اطاق پذیرایی خوبی دارد. جمعی از رفقا و آشنایان منجمله آقایان علوی و خلخالی و میرزامحمد علی خان تربیت به دیدن اینجانب آمده بودند. دو ساعتی از این آقایان پذیرایی کردم. از قراری که حضرات می‌گفتند دیشب را آقای طباطبایی و فامیل در گار حیدرپاشا مانده امروز به منزلی که سفارت ایران برای آنها تهیه کرده است می‌روند. بعد از ناهار آقایان فطن‌الملک و شرف‌الملک و معظم‌السلطنه نایب سوم سفارت ایران در ترکیه به دیدن اینجانب آمدند. پس از یکی دو ساعت پذیرایی از این آقایان با معظم‌السلطنه به سفارت ایران رفتم. آقای احتشام‌السلطنه سفیر کبیر از ملاقات اینجانب اظهار شغف نمود. صحبت عمومی مدتی در میان بود. داخل مطلب به خصوصی از اوضاع حاضر خودمان نشدیم. پس از یک ساعت توقف از سفارت بیرون آمده پیاده به هتل برگشتم. بین راه



ثانی - فاتح - آن را در ۱۴۵۳ پس از محاربات سخت به تصرف آورده و تا امروز در تصرف ترکان و پایتخت دولت عثمانی است و ترکان آن را استانبول و بعضی به غلط آن را اسلامبول می خوانند.

### استانبول قدیم

استانبول قدیم در طرف جنوب تکه زمین سنگی که داخل دریا می شود و آن را «شاخ طلا» می خوانند واقع است. قصر سلطان و سرای قدیم و مسجد معروف ایاصوفیه و سایر مساجد عالیه مانند جامع احمدیه و جامع سلیمانیه و جامع محمد پاشا و مقابر سلاطین عثمانی مانند مقبره سلطان سلیم ثانی و مقبره سلطان محمود ثانی و مقبره سلطان سلیمان و مقبره سلطان محمد فاتح و باب عالی جدید و بیشتر ادارات مهم دولتی و بازارهای قدیم و حمامهای ترکی و موزه دولتی و مدارس قدیمه در استانبول قدیمی واقع است. ساکنین این قسمت تقریباً تمام ترک و مسلمان می باشند. پراوگالاتا، قسمت اروپایی استانبول در روی تپه مرتفعی در شمال شاخ طلا واقع و با بسفور و شاخ طلا زاویه ای تشکیل می دهند. گالاتا اول و بعد پرا واقع است. سفارتخانه های خارجه به استثناء سفارت ایران که در استانبول قدیم است و هتلهای امروزی و مغازه های بزرگ و ساختمانهای جدید و بانکها و تجارتخانه های مهم و کاخ دلمه باغچه در قسمت پراوگالاتا واقع و این قسمت در سنوات اخیر ترقی بسیار کرده و امروز دارای هر گونه وسایل زندگی امروزی شده است از قبیل آب لوله، مجرای فاضلاب، الکتریک، گاز، تلفن، مهمانخانه های خوب و رستورانهای مرغوب، کنسرت های زیاد، مغازه های بزرگ، عمارات عالی، و وسایل حمل و نقل امروزی شهری. اگر چه هنوز باقی دارد که به شهرهای بزرگ اروپا برسد ولی روز به روز در ترقی است و با موقعیت مهم و منظر عالی که دارد می تواند با هر شهر بزرگ امروزی همسری نماید.

### اسکودار

اسکوتاری بر فراز تپه بزرگی واقع است، چشم انداز بسیار عالی دارد و محل سکناى خانوادگان ترک و یونان می باشد. هوایش بسیار ملایم است قبرستان قدیم ترکان در این محل واقع و چندین هکتار فضای آن است. این قبرستان که از درختان کاج بسیار بزرگ پوشیده شده دارای بعضی سنگهای قبر و حجاریهای دیدنی است. سربازخانه بزرگ سلیمه و گار راه آهن بغداد نیز در این قسمت واقع است. کشتیهای زیاد به اندازه های مختلف میان قسمت های مختلف استانبول بزرگ در تردد و حرکت هستند. جمعیت استانبول بزرگ شامل قطعات نامبرده در حدود یک میلیون و نیم است.

### گردش در اسکودار

بعد از ظهر ساعت چهار با کشتی به اسکوتاری رفتم. نسیم خنکی می وزید و مناظر عالی بسفور و دریای مارمارا و شاخ طلا چشم را لذتی به سزا می داد. منظره ای است عالی فوق تصور. اشعار شعریایی مانند حافظ و سعدی و شکسپیر و رنگ آمیزیهای نقاشانی مانند رفائیل و میکلائل و رضا عباسی ممکن است چنین منظری را در نظر مجسم گردانند. کشتی از محل تلاقی زوایای شاخ طلا و مارمارا و بسفور گذشته وارد تنگه بسفور می شود. یکی دو کیلومتر در سمت راست به بندرگاه اسکوتاری می رسد. پس از پیاده شدن از کشتی ساعتی با درشکه در اطراف تپه به گردش پرداخته و پس از گذشتن از وسط قبرستان بزرگ نامبرده مجدداً به طرف بندر سرازیر شده ساعت شش با کشتی به پل تازه برگشتم. بدیهی است چنین گردش به اینجانب پس از بیابانگردیهای ممتد بسیار لذیذ و دلفریب بود.

### ملاقاتهای استانبول

از ملاقاتهای امروز چند کلمه بنویسم؛ صبح پیش از گردش تفریحی به

هتل بریستول رفته از آقایان میرزا کریم خان و علوی و سایر رفقا که در آنجا منزل دارند مختصر ملاقاتی و احوالپرسی به جای آورده و عصر که از گردش برگشته به استانبول قدیم برای ملاقات آقای طباطبایی رفته در نزدیکی سفارت ایران منزل ایشان را پیدا کردم. جزئی کسالتی به ایشان عارض شده است. تلگرافی از آقای نظام السلطنه رسیده قرار شد فردا بعد از ظهر همدیگر را ملاقات و بعد متفقاً به ملاقات آقای احتشام السلطنه سفیر کبیر برویم. ساعت ده به هتل برگشته پس از صرف شام به اطاق خواب رفتم.

#### مذاکره با احتشام السلطنه

شنبه ۲۲ ژوئیه - صبح زود پس از نوشتن یادداشتهای روز پیش پایین آمده پس از صرف صبحانه با قهوه ترک بسیار لذیذی از هتل بیرون آمده اول به منزل خانم دکتر واسل رفته کاغذ دکتر را به خانمش رسانده کارت گذاشتم. منزل او در ششلی بالای پرا جای خوش منظر خوبی است. سپس با تراموای الکتریکی که تازه دایر شده به استانبول رفته ناهار را در منزل آقای فطن الملک صرف [کردم] و پس از ناهار منزل میرزا محمد علی خان تربیت و بعد منزل آقای طباطبایی رفته با ایشان متفقاً به سفارت ایران رفتم. پس از تعارفات و مذاکرات مقدماتی با آقای احتشام السلطنه سفیر کبیر، شرحی از تاریخ این چند ماهه خودمان و علت حرکت و آمدن ما به استانبول و رفتن به برلن بیان و اظهار کردیم که ما مأموریت داریم در اینجا با مشاوره و صوابدید آقای سفیر کبیر خودمان و در برلن با مشاوره و صوابدید آقای وزیر مختار خودمان کوشش کرده موقعیت خودمان را روشن [کنیم] و اگر ممکن باشد این کار مشکل را از جلو برداریم.

#### لزوم اتحاد مهاجرین

آقای سفیر کبیر شرحی مبنی بر دلسوزی از موقعیت فعلی ایران و افسوس

از پیشامدهای غیر مطبوع و همدردی با مهاجرین بیان و اظهار نمود در هر کاری برای مساعدت فکری و عملی حاضر بوده و همان شب را در منزل انور پاشا به شام میهمان است و نیز روز دوشنبه بعد هم او را خواهد دید. آن وقت او را از آمدن ما مسبوق خواهد کرد و ضمناً سفارش نمود که کلیه مهاجرین باید با هم متحد و هم آهنگ باشند و با دست همدیگر کار کنند که مبادا بوی نفاق از طرف آنها به مشام برسد. مذاکرات ما در اینجا به پایان رسید.

#### ایاصوفیه

یک ساعت به غروب از سفارت بیرون آمده به مسجد ایاصوفیه رفتم. عجب بنای عالی تاریخی است. به شرح کیفیت حجاری و ساخت بنا و تزئینات و تاریخ تکمیل و توسعه آن از حوصله یادداشتهای امروز اینجانب خارج است. سپس به باغ عمومی یلدیز رفته ساعتی گردش کردیم. بسیار باغ باصفایی است. این باغ که اخیراً گردشگاه عمومی شده به مثلث و محل تلاقی بسفور و مارمارا و شاخ طلا منتهی می شود. سپس به هتل بریستول رفته شام را در آنجا با رفقای ایران صرف [کردیم] و ساعت یازده و نیم به هتل برگشتم.

#### عقیده تربیت

یکشنبه ۲۳ ژوئیه - روز عید مشروطیت عثمانی است. عمارات را بیرق زده و بعضی از ابنیه عمومی دولتی را آیین بسته، چراغانی کرده اند. تمام روز را در گردش بودم. از ساعت ده صبح تا شش بعد از ظهر در طرف استانبول قدیم به دیدن محلهای تاریخی پرداختم. مدتی در خیابانها و در بازارها می گشتم. ناهار را با آقای سیف الممالک صرف [کردم] و بعد از ناهار ملاقات مختصری هم از آقای حاج میرزا یحیی دولت آبادی در

نزدیکی باب عالی به عمل آمد. امروز بعد از ظهر قرار بود با آقای طباطبایی به سفارت برویم ولی به علت کسالت ایشان به بعد موکول شد. از ساعت شش تا یازده و نیم با آقایان تربیت و خلخالی و سیف الممالک بودم. با کشتی به آن طرف اروپا در کنار بسفر رفتیم. هوا خوش و منظره عالی، هیچ وقت اینجانب از دیدن چنین مناظر خسته نشده‌ام. ساعت نه به پرا برگشته، شام را در یکی از رستورانهای آنجا خوردیم. در سر شام قدری صحبت سیاسی به میان آمد. عقیده آقای تربیت این بود که خیلی دیر شده، دیگر مشکل است از آلمانها یا عثمانیها استفاده کامل بشود وانگهی عثمانیها در اول ضدیت تام در امور ایران و پیشرفت نظریات آلمانها داشتند و هنوز هم معلوم نیست نظریات آنها تغییر کرده باشد. از طرف دیگر هم معلوم نیست که عملیات ملیون و مهاجرین هم کاملاً از روی مصلحت بوده است. ساعت ده و نیم به هتل برگشتیم. تلگرافی از آقای نواب وزیر مختار ایران در برلن داشتم که از ملاقات اینجانب در آتیۀ نزدیک اظهار خوشحالی کرده است. خانم دکتر واسل هم اینجانب را برای روز چهارشنبه به چای دعوت نموده و از قرار معلوم دکتر واسل روز هشتم ژوئیه به طرف استانبول حرکت کرده است.

#### مذاکرات احتشام السلطنه

دوشنبه ۲۴ و سه‌شنبه ۲۵ ژوئیه - به واسطه عارضه کسالت بیشتر در هتل و در بستر بودم. از قرار معلوم آقای سفیر کبیر ایران با وزرا راجع به ملاقات آقای طباطبایی و اینجانب مذاکره کرده و چنین قرار شده است که اول وزیر امور خارجه و بعد انورپاشا وزیر جنگ را ملاقات کنیم.

#### دیدارها

چهارشنبه ۲۶ ژوئیه - بعد از ظهر با وجود کسالت به دیدن خانم دکتر واسل

رفتم. دو نفر از اعضای سفارت آلمان در استانبول نیز آنجا بودند. صحبت متفرقه در میان بود. پس از مراجعت به هتل آقای احتشام السلطنه سفیر کبیر به دیدن اینجانب آمدند. مدتی با ایشان راجع به اوضاع عمومی صحبت در میان بود. پس از آن آقایان شرف الملک و فطن الملک و علوی و حاجی نظم السلطنه به دیدن نگارنده آمده تا مدتی از اوایل شب با آقایان بودم. یک نفر از طرف علی بیگ و انورپاشا به احوالپرسی اینجانب آمده بود.

#### عقیده احتشام السلطنه

پنجشنبه ۲۷ ژوئیه - امروز هنوز کسالت کمی باقی است. بعد از ظهر را با حال کسالت به منزل آقای میرزا کریم خان رفتیم. جمعی از آقایان رفقا از قبیل آقای تربیت و خلخالی و حاجی میرزا یحیی دولت آبادی و میرزا سلیمان خان میکره در آنجا بودند. از وحدت و یگانگی صحبت در میان بود و به نتیجه نرسید مانند خیلی از مجالس دیگر. آقایان میرزا کریم خان و تربیت این جلسه را فراهم کرده بودند. سه از شب گذشته به ملاقات آقای سفیر کبیر رفته مفصل صحبت کردیم. عقیده ایشان به طور خلاصه این است که هر چه زودتر بایستی با عثمانیها کار را تمام کرده و اینجانب به برلن بروم. قرار پذیرایی ما را هم با اولیای امور تا حدی داده‌اند بدین ترتیب که وزرا هر یک کالسکه با مهماندار برای ما فرستاده به ملاقات آنها و صدراعظم رفته و به همچنین با کالسکه مخصوص و مهماندار به حضور سلطان تشریف حاصل کنیم. مهمانی رسمی هم از ما به عمل آید. قرار چنین شده که این ملاقاتها بعد از عید روزه ماه رمضان شروع شود. در هر صورت باید کار با عثمانیها هر چه زودتر خاتمه پذیرد. اوضاع اتریشیها هم چندان خوب نیست و پیش از آنکه چشم زخم سختی به آنها وارد شود اینجانب باید به آلمان بروم.



## هشت ماه دور از تهران

جمعه ۲۸ و شنبه ۲۹ و یکشنبه ۳۰ ژوئیه - این سه روز به واسطه کسالت کمتر بیرون رفتم. گاهی رفقای ایرانی به دیدن اینجانب می آمدند. روز جمعه را به جامعه حمیدیه برای دیدن سلام لیک رفتم. خالی از تماشا نبود. شب را ساعتی در سفارت گذراندم. جمعی از ایرانیان هم آنجا بودند. روز شنبه شارژدافر آلمان که در همین هتل منزل داشت حرکت کرد. روز شنبه که آخر رمضان است حال کمی بهتر شد. در این ماه روزه ناخوشی اینجانب را خیلی اذیت کرده است، با امیدواری بیشتری داخل ماه نو می شوم و سلامت و صحت اولیه خودم را خواستگارم. حالا خوب می فهمم که هیچ چیز بهتر از صحت مزاج نیست. آن هم در چنین مسافرتی. وقتی که وسایل راحتی برای انسان فراهم نیست، وقتی که هر ساعت وقت او باید صرف امر غیر معلومی گردد. اول ماه گذشته در راه دیر و حلب گرفتار آن پیش آمد سخت شدم که نزدیک بود جان تسلیم جان آفرین نمایم و حالا هم در استانبول مرکز نیروی سلطانی گرفتار این ضعف و بیماری شده ام. این ماه رمضان پرمشقت از عمر اینجانب گذشت. سال گذشته در تهران چه خوش می گذشت؛ مجلس شورای ملی با ابهت پارلمانی دوره سوم خود را می گذرانید. آقای مستوفی الممالک هم ریاست امور را در دست با کفایت خود داشته، می دانستیم امور مملکت را مطابق دلخواه و برنامه آزادیخواهان انجام می داد. اما الان هشت ماه می گذرد که نه از تهران و نه حتی از فامیل خود خبری دارم. رفقا همگی در به در، آتیه تاریک و معلوم نیست رمضان آینده چه با خود بیاورد. قلب انسان جایگاه آرزوست، از صمیم قلب خواهانم روزهای بهتری برای ایران و ایرانیان در جلو باشد.

## عید فطر

دوشنبه ۳۱ ژوئیه مطابق اول شوال ۱۳۳۴ - امروز عید فطر، عید بزرگ

عثمانیها است. در ایران هم این عید را شریف می دانند، ولی در عثمانی بزرگترین عید سلطانی است و سه روز تا پنج روز ادامه دارد. از صبح زود حرکت قشون و صدای توپ نوید عید را به اهالی پایتخت سلطانی می داد. تقریباً دو ساعت از روز بالا آمده سلطان به مسجد می رود. سلام سلطان در این اعیاد رفتن به مسجد است و در آنجا سفرا را می پذیرد و دیگر سلام خصوصی ندارد. شهر را هم آیین بسته پرچمها را بر فراز عمارات بلند کرده اند. قبل از ظهر برای ملاقات آقای سفیر کبیر به سفارت رفتم. جمعی از ایرانیان مقیم استانبول و مهاجرین در آنجا بودند. آقای سفیر کبیر ضمن صحبت به اینجانب گفت کار رسمی ما از روز پنجشنبه شروع می شود. در آن روز انورپاشا را ملاقات کرده بعد به ترتیب وزرا و رؤسای کل را ملاقات و روز جمعه بعد از سلام لیک حضور سلطان شرفیابی صورت خواهد گرفت. بعد از ظهر به قونسولخانه ایران به دیدن قنصل ژنرال رفتم. پس از آن در گوشه شاخ طلا قایق گرفته ساعتی روی آب در شاخ طلا گردش و تفریحی به جا آوردم. چند عدد کشتی جنگی در شاخ طلا پس از پل کهنه تحت تعمیر هستند.

## جیب بر

ساعت شش بعد از ظهر که به طرف هتل می آمدم از محلی که موسوم به غلظه است برای دیدن وضع مردم سوار تراموای الکتریکی شدم. همان طور که در راهرو خارج تراموای ایستاده بودم چند نفر که به نظر یونانی می آمدند دور مرا گرفته به سرعت هرچه تمامتر کیف بغلی مرا ربوده پا به فرار گذاشتند. در این کیف نه تنها موجودی نقد اینجانب بود بلکه حاوی گذرنامه و بعضی اوراق مهم دیگر هم بود. مبلغی پول نقد در حدود پنجاه لیره عثمانی و یک حواله که از شعبه دوچ بانک بغداد گرفته بودم با گذرنامه و شناسنامه بالکل در آن ضبط شده بود. فوراً به هتل رفته

ماوقع را به توسط مترجم هتل به شهربانی کل رسانده، سپس به سفارت رفته گزارش ماوقع را به اطلاع سفارت رساندم. از سفارت هم فوراً به شهربانی کل اطلاع داده شد، از محبت آقای سفیر کبیر همین بس که کیف پول خود را از جیب درآورد در جلوی اینجانب گذاشت و خواهش کرد هر قدر بخواهم می‌توانم از آن بردارم. آقای احتشام السلطنه شخصی است بسیار متعارف و مخصوصاً نسبت به اینجانب محبت زیاد مبذول می‌دارد. از سفارت مراجعت کرده شام را در رستوران تاکاتلیان صرف کرده در آنجا برادر ارفع الدوله را که مدتی در جده قنسول بود و اخیراً قنسول ژنرال استانبول نیز بود ملاقات کردم. شرحی از کارهای خودش توصیف می‌کرد. ساعت دوازده به هتل برگشتم.

### حسین دانش

سه‌شنبه اول اوت ۱۹۱۶ - پیش از ظهر به شعبه دوج بانک استانبول رفته به حواله سرقت شده سروصورت تازه دادم. تلگرافات لازمه به وینه و برلن و بغداد، سه نقطه‌ای که در آن حواله قابل پرداخت بود مخابره شد. سپس با آقای طباطبایی به سفارت رفته مدتی با آقای سفیر کبیر در زمینه کار خودمان مذاکره کردیم. پس از فراغت از سفارت به هتل برگشتم. عصر جمعی از ایرانیان به دیدن اینجانب آمدند من جمله حسین خان معروف به دانش. این آقای دانش فی الحقیقه دانا است. شعر هم می‌گوید، فرانسه و انگلیسی هم خوب حرف می‌زند. علی‌یک‌هم‌پا هم آمد. مدتی صحبت کردیم. اظهار داشت همان ساعت از اداره آمده است. انورپاشا بیرون رفته روز یکشنبه آینده مراجعت خواهد کرد. لذا ملاقات پنجشنبه ایشان به یکشنبه موکول شده است. ولی سایر ملاقاتها از روز شنبه آینده شروع خواهد شد. پس از فراغت از ملاقاتها با آقای سیف‌الممالک از هتل خارج شده شام را با او بیرون صرف [کردم] و پس از شام به هتل برگشتیم.

### حیدرخان عمو اوغلی

چهارشنبه دوم اوت - نزدیک ظهر به سفارت رفته با آقای سفیر کبیر قدری صحبت کردم. پس از بیرون آمدن از سفارت به دیدن آقای فطن‌الملک رفتم. در مراجعت حیدرخان عمو اوغلی را ملاقات کرده می‌گفت مارک آلمان خیلی تنزل کرده و این علامت ضعف متحدین است. پس از ناهار میرزا سیدجوادخان مترجم سفارت، پس از او چند نفر دیگر به دیدن اینجانب آمدند. شام را در خارج با حیدرخان عمو اوغلی صرف [کردم] و پس از قدری گردش به هتل برگشتم.

### پورداود

پنج‌شنبه ۳ اوت - پیش از ظهر با آقای طباطبایی به سفارت رفته، قنسول سابق شیراز آلمان را هم آنجا دیدم. صحبت‌های متفرقه در میان بود. پس از بیرون آمدن از سفارت ساعتی تنها در بازار گردش کردم. در راه علی‌بیک را دیدم می‌گفت دیگر عید تمام شده از روز شنبه ملاقاتها را شروع می‌کنیم. ساعت سه بعدازظهر آقایان فطن‌الملک و شرف‌الملک به ملاقات اینجانب آمده نزدیک غروب به معیت آنها به هتل بریستول به دیدن آقایان ایرانیان آنجا رفتم. تماماً بیکار و بی‌تکلیف، وقت خود را در استانبول می‌گذرانند. دیروز زمانی که آقایان پورداود و علوی در بشکناش گردش می‌کردند در تراموا جیب پورداود را می‌خواستند ببرند. ولی خوشبختانه زود ملتفت شده دزد را دست پلیس می‌دهند. امروز در اینجا شخص باید متوجه خودش باشد والا جیبش را بدون حرف می‌برند.

### ناهار سفارت

جمعه ۴ اوت - ناهار را در سفارت مدعویم. در حقیقت این ناهار را سفارت به عنوان آقای طباطبایی و نگارنده می‌دهد. آقایان حاجی

میرزایحیی، میرزاسلیمان خان، سردار سعید، فطن‌الملک، شرف‌الملک، میرزامحمد خان تربیت، خلخالی، حاجی نظم‌السلطنه، سیف‌الممالک، معتمدالسلطنه، [علی محمد] اویسی جزء مدعوین بودند. صحبت سیاسی اصلاً در میان نیامد. پس از صرف ناهار اتاقهای طبقه اول سفارت را گردش کرده، خوب مزین به نظر می‌آید. سپس چای صرف و مجلس به پایان رسید از سفارت بیرون آمده با آقایان عمو اوغلی و علوی در شهر گردش کردیم.

#### دیدارهای رسمی

شنبه ۵ اوت - پیش از ظهر به سفارت رفتیم. آقای طباطبایی هم آنجا بودند. چون امروز عصر به دیدن صدراعظم و وزیر امور خارجه دولت عثمانی می‌رویم لازم بود قبلاً با آقای سفیرکبیر خودمان ملاقات و مذاکره نماییم. از سفارت به منزل آقای طباطبایی رفته ناهار را هم در آنجا خوردیم. ساعت چهار بعد از ظهر علی‌بیک هم‌پا عضو شورای دولتی با کالسکه آمده به همراهی او به باب عالی رفتیم. اول مستقیماً به اطاق صدراعظم سعید حلیم پاشا داخل شدیم. چند دقیقه در اطاق انتظار نشسته پیشخدمت آمد ما را به اطاق کار صدراعظم راهنمایی کرد. صدراعظم یک مرد کوتاه قد مسن سبزرنگی از پشت میز کارش برخاسته دو قدمی جلو آمد و با آقای طباطبایی و نگارنده دست داده نشستیم. علی‌بیک به صدراعظم گفت که اینجانب با زبانهای مهم اروپایی مأنوس [هستم]. لذا آقای صدراعظم می‌توانند مستقیماً بدون مترجم با ما صحبت کنند. صحبت ما با صدراعظم به زبان فرانسه شروع شد. اینجانب اظهارات ایشان را برای آقای طباطبایی ترجمه می‌کردم. مذاکرات قرب یک ربع ساعت طول کشید. داخل خصوصیات نشدیم. به شکل تعارفات و تشریفات رد و بدل می‌شد. صدراعظم از ملت ایران و همدردی جمعی از

ایرانیان برجسته در این موقع باریک نسبت به دولت عثمانی و عالم اسلام تشکر و آتیه را با نظر امیدواری تلقی نمود. ما هم از طرف ملت ایران همدردی صمیمانه برای موفقیت دولت عثمانی و زمامداران حکومت عثمانی اظهار، امیدواری به یک آتیه روشنتری به خصوص در روابط دولت و ملت ایران و دولت و ملت عثمانی خواستگار، آقای صدراعظم یک انشاءالله بلندی در آخر هر جمله اظهارات اینجانب می‌گفت. قبل از برخاستن ما پرسید آیا در استانبول به ما خوش گذشته است. جواب ما معلوم است مثبت بود نه منفی.

#### یگانگی عثمانی

پس از بیرون آمدن از نزد صدراعظم به عمارت وزارت خارجه رفته از خلیل‌بیک وزیر امور خارجه ملاقات کردم. اظهارات آقای وزیر امور خارجه خیلی شبیه به اظهارات صدراعظم ولی گرمتر و مفصل‌تر [بود]. از طرف دولت عثمانی ما را مطمئن نمود که دولت عثمانی با دولت ایران دوستی و یگانگی داشته با تمام قلب ترقی و تعالی ایران را خواستار است. دو دولت باید دست به دست همدیگر داده در جلوی دشمن مشترک ایستادگی نمایند و یک آتیه مشعشعی که در خور تاریخ گذشته آنها باشد برای خود مستقر نمایند. از طرف ما هم جوابهای مناسب داده شد. پس از یک ربع مذاکرات خداحافظی کرده بیرون آمدیم. پس از بیرون آمدن از باب عالی برحسب دعوت علی‌بیک به اداره او رفته چای را در آنجا صرف کردیم و قرار گذاشتیم روز دوشنبه ساعت چهار در منزل او چای صرف و صحبت کنیم.

#### اخوی ارفع الدوله

ساعت شش و نیم بعد از ظهر از آنجا به سفارت ایران رفته آقای سفیرکبیر



را از مذاکرات خود با صدراعظم و وزیر خارجه مستحضر کردیم. ایشان خوشحال شدند که پذیرایی حضرات از ما گرم و صمیمانه بوده است. ساعت هشت بعدازظهر به طرف پرا رفته شام را در تکاتلیان صرف [کردیم] و به دعوت اخوی ارفع الدوله به سینما که در باغ بزرگ خوبی داده می شد رفتیم. از قراری که امروز شنیده شد دولت رومانی خیال دارد به کمک روس و متفقین داخل جنگ شود.

#### سیف الممالک

یکشنبه ۱۶ اوت - پیش از ظهر را مدتی با آقای سیف الممالک راجع به اوضاع حاضر خودمان صحبت می کردیم. بعدازظهر را با آقای طاهرزاده تبریزی که استاد نقاشی مینیاتوری است گذرانده و شام را هم با آقای طباطبایی در هتل بریستول مهمان آقای میرزا کریم خان بودیم.

#### عقاید احتشام السلطنه

دوشنبه ۷ اوت - صبح به ملاقات آقای احتشام السلطنه رفتیم. کسی دیگر نبود صحبت مفصل خودمان از اوضاع گذشته و حال ایران به میان آمد. خیلی افسوس می خورد که عوام فریبی بعضی اشخاص و دخل و تصرف اشخاص نالایق در سیاست کار مملکت ما را بدین جا کشانده است. چه خوب بود در آغاز این جنگ مجلس را منفصل و یک کابینه نیرومندی تشکیل و یک عده از رجال سیاسی و رؤسای احزاب مشاور چنین کابینه می شدند که سیاست مملکت به دست اشخاص نالایق بی تجربه نیفتد.

#### ملاقات علی بیگ

چهار بعدازظهر با آقای طباطبایی به ملاقات علی بیگ رفتیم. خانه او در بشکتاباش که یکی از محلات خوب پرا می باشد واقع است. کلکسیون

بسیار خوبی از کاشی و چینی ایران جمع کرده است. پس از صرف چای داخل مذاکرات سیاسی شدیم. گفت هرچه در نظر دارید به من بگویید هر قدر که از دست من برآید در انجامش حاضریم. خلاصه نظر اساسی خودمان را به او گفتیم؛ اولاً دوستی ایران با آلمان و متحدین آن و تضمین استقلال و آتیه ایران، ثانیاً جلب لوازم جنگ از هر قبیل برای ایران. علی بیگ هر دو موضوع را تصدیق کرد. گفت طبیعی است آلمان و متحدین باید معاهداتی نسبت به ایران بنمایند که در پایان جنگ خود را ملزم به اجرای آن بدانند. دولت عثمانی حکومت ملی موقتی را به ریاست آقای نظام السلطنه شناخته و با آن عقد معاهده نموده و حاضر است با صمیمیت به عهد خود وفا نماید. آلمان هم باید همین طور نسبت به ایرانیان تعهدات لازم را برعهده بگیرد. در خصوص لوازم کار و مهمات طبیعی است پس از آنکه اساس کار درست شد مسائل فرعی صورت خواهد گرفت. دولت عثمانی حاضر است به قدر مقدور به دولت ایران کمک کند و حکومت موقتی را هم که به رسمیت شناخته کمک نماید. آلمانها هم از خیال مساعدت به ایرانیان منصرف نشده اند ولی باید الزام دولت آلمان صورت تحقیق به خود گیرد. دولت عثمانی حاضر است حتی در این باب هم به ایرانیان مساعدت نماید. مدت دو ساعت مذاکرات با علی بیگ طول کشید.

#### دیدار با انور پاشا

سه شنبه ۸ اوت - ساعت ده علی بیگ کالسکه آورده به راهنمایی او به وزارت جنگ برای ملاقات انور پاشا وزیر جنگ و معاون سپهسالاری کل عساکر عثمانی رفتیم. ما را مستقیماً به تالار بزرگ وزارت جنگ بردند. در آنجا چند دقیقه منتظر دیدن انور پاشا شدیم. یک طرف تالار را دولا بچه های بزرگ ترتیب داده و در آنها اسلحه های قدیم ترکان را به نمایش گذاشته اند. پس از چند دقیقه پیشخدمت آمده ما را به اطاق